

## مزاری؛ بیرق دار جنبش عدالت خواهی در افغانستان

امین الله امینی\*

چکیده

این پژوهش با مطالعه اسناد و مدارک موجود، جنبش عدالت خواهی در افغانستان را بررسی کرده است. به اعتقاد نویسنده، این جنبش برخاسته از اصول و مبانی دین مقدس اسلام است و در بستر تاریخی خود فراز و فرود فراوان داشته است؛ ولی دوران مقاومت سه ساله غرب کابل، به رهبری حجت الاسلام و المسلمین شهید عبدالعلی مزاری<sup>(۱)</sup>، اوج تکامل آن به شمار می آید. جنبش عدالت خواهی در افغانستان از نظر خاستگاه، مردمی و متعلق به محروم ترین قشر جامعه افغانستان است؛ همان قشری که در صد سال اخیر، نسل کشی ها و قتل عام ها را شاهد بوده است؛ ولی عدالت را برای تمام ساکنان این سرزمین تمنا کرده و در تحقق آن کوشیده و آرمان عدالت را هیچ گاه منحصر به طبقه خاص ندانسته است. استقلال، وحدت ملی و هویت ملی، دفاع از برابری اقوام در حقوق و تکالیف، دفاع از ارزش های اسلامی، اصل آزادی و مبارزه با استبداد از اصول جنبش عدالت خواهی بوده و تشکیل حکومت اسلامی عدالت محور، انسانی شدن سیاست و رفع تبعیض،

\* پژوهشگر و استاد دانشگاه.

برادری و برابری اقوام و مذاهب اسلامی و رعایت حقوق انسانی و اسلامی زنان در جامعه، اهداف اساسی جنبش عدالت‌خواهی را تشکیل می‌دهند.

واژگان کلیدی: عدالت اجتماعی، جنبش اجتماعی، جنبش عدالت‌خواهی، مزاری، افغانستان.

## مقدمه

جنبش عدالت‌خواهی در افغانستان یک واقعیت انکارناپذیری است که ریشه در اصول و مبانی اسلامی دارد و مبانی نظری آن به‌لحاظ دینی، اصل عدل در اسلام، امر به معروف و نهی از منکر، مبارزه با ظلم و ستم و جهاد به‌شمار آمده است. این جنبش هرچند از جهت خاستگاه به یک قوم خاص تعلق داشته است؛ ولی از نظر اهداف، عدالت را به‌مثابه یک آرمان مقدس برای تمام ساکنان این سرزمین تمنا می‌کرده و برای تحقق آن در حد توان و امکان روزگار خویش کوشیده است که از دید رهبر این جنبش، دفاع از استقلال کشور، وحدت ملی و هویت ملی، برابری اقوام در حقوق و تکالیف، دفاع از هویت اقوام ساکن در کشور و دفاع از ارزش‌های اسلامی جزء اصول جنبش عدالت‌خواهی بوده و تشکیل حکومت اسلامی عدالت‌محور، انسانی‌شدن سیاست و رفع تبعیض، برابری و برادری اقوام ساکن در این وطن و احترام به حقوق انسانی و اسلامی بخش مهم و تأثیرگذار جامعه یعنی زنان و مادران این سرزمین، از مهم‌ترین اهداف جنبش عدالت‌خواهی به‌شمار آمده است. نظر به این‌که شهید مزاری بسیاری از ایده‌ها و دیدگاه‌هایش را در قالب سخنرانی و مصاحبه بیان کرده و بسیاری از این مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها اکنون در دسترس نیست یا به‌صورت پراکنده این‌جا و آن‌جا نشر گردیده است، ضرورت دارد مؤسسه و نهادی تأسیس شود تا همه آثار بازمانده از آن شهید گرامی را به‌صورت منقح و در صورت چشم‌نواز و دل‌پسند به مخاطبان عرضه کند. شهید مزاری در زمانه‌ای زیست و در زمینه‌ای دیدگاه‌هایش را مطرح کرد که گوش‌ها برای شنیدن ندای عدالت‌طلبی خیلی آماده نبود و از طرف دیگر در اثر هیاهو و غوغای حریفان چه بسا سوء تفاهم و برداشت ناصواب از این ایده‌های انسانی و اسلامی در برخی اذهان

پدید آمده باشد؛ بنابراین، شایسته است رهروان راه عدالت و همه کسانی که این مسیر را برای عبور از بحران دیرپا و دیرینه سال این سرزمین راه حل مفید می دانند، برای صورت بندی و ارائه چارچوب های نظری برای دیدگاه آن شهید- که خود فرصت و فراغت تبیین آن را نیافت- بکوشند تا بر اثر آشنایی و ترویج این ایده ها، بستر تحقق آن در جامعه فراهم گردد.

## ۱. معانی جنبش اجتماعی

برای جنبش اجتماعی از سوی جامعه شناسان تعریف های متعددی ذکر شده است که به خاطر اختصار، به چند تا از آن ها اشاره می کنیم.

الف) اصطلاح جنبش اجتماعی دلالت دارد بر کوشش هماهنگ و مستمر توسط یک گروه اجتماعی برای رسیدن به هدف یا هدف های مشترک؛ به طور اخص، کوشش فوق، ناظر بر تغییر، حفظ، جایگزین و یا انهدام یک بنیاد اجتماعی موجود است.

ب) جنبش اجتماعی عبارت از سازمان کاملاً شکل گرفته و مشخص است که به منظور دفاع و یا گسترش و یا دستیابی به هدف های خاصی به گروه بندی و تشکل اعضا می پردازد. مشخصه جنبش اجتماعی متقاضی و مدعی بودن آن است که سعی در شناساندن، پیروزگردانیدن ایده ها، منافع و ارزش های معینی دارد (گی روشه، ۱۳۸۰: ۱۲۹).

ج) «جنبش اجتماعی وقتی پدید می آید که گروهی از افراد به گونه سازمان یافته در صدد تغییر یا حفظ برخی از عناصر جامعه برآیند. جنبش اجتماعی با صورت های ساده رفتار جمعی این تفاوت را دارد که بسیار سازمان یافته تر است و عمری بسیار طولانی تر دارد. جنبش اجتماعی یکی از انواع رفتارهای جمعی است. رفتار جمعی پاسخ عده ای از مردم به یک وضعیت یا مسأله خاصی است. این رفتارها در جامعه به شکل های گوناگونی تجلی می یابند و تنها یکی از آن ها به شکل جنبش اجتماعی است» (جولیوس و ویلیام، ۱۳۸۴: ۵۸۰).

## ۲. عدالت

«این واژه بیش تر به دو معنا به کار برده شده است؛ حق هر انسان را به او دادن و تلافی خطا، خواه از طریق جبران زیان کسی که قربانی خطای دیگری شده است و خواه از راه مجازات خطاکننده. مفهوم دوم محدودتر از مفهوم اول است و از آن نشأت می گیرد. زیان قربانی بی عدالتی را جبران کردن یا سزای ظالم را در کف دستش گذاشتن فقط به این دلیل عدالت محسوب می شود که بی عدالتی صورت گرفته است.

عدالت به مفهوم منتخب، همانا احترام گزاردن به هرگونه قواعدی است که مقرر می دارد که آدمیان چگونه باید در برابر یکدیگر رفتار کنند و یا به سخن دیگر، احترام گزاردن به حقوق و وظایف است» (جلایی پور، ۱۳۸۹: ۱۹). از ترکیب دو کلمه جنبش و عدالت خواهی مفهومی به دست می آید که به معنای تلاش منظم و مستمر جمعی برای تغییر وضعیت موجود و استقرار نظامی که هدف آن عدالت اجتماعی باشد و سمت و سوی این حرکت عدالت خواهانه باشد.

## اقسام عدالت

عدالت ابعاد مختلفی دارد و نسبت به هر بعدی که عدالت را در نظر بگیریم، معنای خاص خودش دارد (جلایی پور، ۱۳۸۹: ۱۹) و ما به طور اختصار چند بعد از عدالت را شرح می دهیم:

### الف) عدالت حقوقی و قانونی

عدالت قانونی آن است که قانون عادلانه باشد و عادلانه بودن قانون آن است که قانون مطابق حق باشد؛ بنابراین، وقتی می گوئیم عدالت قانونی، معنایش این است که هرکس قانون عادلانه را رعایت نماید، به او عادل اطلاق می گردد و چون در اسلام، قانون همان شرع مقدس اسلام می باشد، به کسی عادل می گوئیم که دستورات شرع را رعایت نماید و از چیزهایی که شرع منع نموده است، دوری گزیند.



## ب) عدالت فلسفی

از نظر فلاسفه‌ای مثل ارسطو، عادل کسی است که از قوانین پیروی کند و در رفتار خود با دیگران تساوی و برابری را رعایت کند. در نتیجه به نظر این طیف از فلاسفه، عدالت عبارت است از برابری و عادل کسی است که برابری را رعایت نماید. البته عدالت به نظر ارسطو دو قسم است:

۱. عدالتی که با رعایت قانون به دست می‌آید و حکم قاضی تضمین کننده این نوع عدالت است؛

۲. عدالت طبیعی که برتر از عدالت قانونی است که به آن انصاف نیز گفته می‌شود و آن در موردی است که یا قانون نداریم یا این که قانون کارایی لازم را ندارد و جامعه را به سعادت نمی‌رساند و در حقیقت قانون بر اساس حق تنظیم نشده باشد و در چنین مواردی است که انصاف کاربرد دارد (زنجانی، ۱۳۸۹: ۲۳۴).

## ج) عدالت اخلاقی

این نوع عدالت که در علم اخلاق مطرح است، به معنای حد وسط رذیلت و فضیلت هر قوه انسان است و عادل کسی است که در هر قوه نفسانی حد وسطش را دارا باشد؛ به طور مثال: به کسی که دارای ملکه شجاعت، عفت و حکمت است، عادل گفته می‌شود؛ زیرا آن ملکات نفسانی حد وسط قوه غضبیه، شهویه و عقلیه است و کسی که از حالت افراط و تفریط دور باشد، عادل شمرده می‌شود.

## ۳. نژادپرستی

«مفهوم نژاد شالوده نژادپرستی است؛ یعنی تبعیض مبتنی بر تمایزهای جسمانی‌ای که از نظر اجتماعی اهمیت دارند. نژادپرست کسی است که معتقد است برخی از افراد به دلیل تفاوت‌های نژادی، برتر یا پست‌تر از دیگران هستند. عموماً تصور می‌شود که نژادپرستی رفتار یا ایستارهایی است که افراد یا گروه‌های خاص دارند. ممکن است یک فرد به داشتن

عقاید نژادپرستانه اقرار کند یا شاید به گروهی مثل سازمان طرفداران سفیدسالاری بپیوندد که در اهداف نژادپرستانه تلاش می‌کنند؛ اما بسیاری معتقدند که نژادپرستی چیزی است بیش از اندیشه‌هایی که گروه کوچکی از افراد متعصب و لجوج واجد آن‌اند.

برعکس، نژادپرستی در بطن ساختار و عملکرد جامعه ریشه می‌دواند. مفهوم نژادپرستی نهادی حاکی از این است که نژادپرستی تمامی ساختارهای جامعه را به شیوه‌ای سیستماتیک درمی‌نوردد. طبق این دیدگاه، نهادهایی مثل پلیس، خدمات بهداشتی، درمانی، نظامی، آموزشی و پرورشی، همگی خط‌مشی‌ها و سیاست‌هایی در پیش می‌گیرند که به نفع بعضی گروه‌ها است و علیه گروه‌های دیگر تبعیض می‌گزارد» (گیدنز، ۱۳۸۹: ۳۶۶).

## چشم‌اندازهای کلاسیک

### ۱. چشم‌انداز تضاد یا تخصیص طبقاتی

این چشم‌انداز در تفسیر جنبش‌های اجتماعی از سوی مارکسیست‌ها به کار می‌رود. طبق این تفسیر، جنبش‌ها ناشی از تناقض جامعه صنعتی است. در جامعه صنعتی گرچه طبقات گوناگونی وجود دارند؛ اما دو طبقه آن اصلی و جدی است:

الف) طبقه استثمارگر که می‌کوشد محصول کار و زحمت دیگران را در قبضه خود داشته باشد تا به رفاه و مکنت اجتماعی دست یابد؛

ب) طبقه استثمارشده که از حقوق اولیه‌اش محروم است. این دو طبقه در تمام مراحل تاریخ جوامع بشری قابل ردیابی است. تضاد بین این دو طبقه زمانی به وقوع می‌پیوندد که طبقه استثمارشده به یک سطحی از خودآگاهی برسد و درک کند که حق او ضایع شده است، پس از درک این واقعیت دردناک، قیام و شورش علیه طبقه ظالم قطعی است (ابوالحسنی، بی‌تا: ۷۲-۷۳).

## ۲. چشم‌انداز ساختی - کارکردی

این چشم‌انداز از دههٔ سی تا هفتاد قرن بیستم کاربردش در تفسیر جنبش‌های اجتماعی ابتدا در آمریکا و بعد در اروپا رونق گرفت؛ اما این چشم‌انداز یک‌دست و یک‌پارچه نیست و دارای سه نظریهٔ متفاوت زیر است:

الف) نظریهٔ جامعهٔ توده‌ای: طبق این نظریه، جامعه تشکیل شده از افراد ریشه‌کن شده در نظر گرفته می‌شود. سرعت تغییرات اجتماعی، سست شدن پیوندهای جمعی و تزلزل در سنت‌های اجتماعی، ضعف گروه‌ها یا نهادهای مدنی، بی‌اعتبار شدن گروه‌های مرتجع، رشد فزاینده و سریع شهرنشینی، همگی زمینه‌ساز تولید افراد رهاشده در جامعه می‌شود که مستعد شرکت در جنبش‌های اجتماعی و بازیابی مجدد خود هستند.

ب) نظریهٔ رفتاری - ساختاری: طبق این نظریه، در سیستم اجتماعی نابرابری وجود دارد. نهادهای اجتماعی کارکرد مناسبی ندارند. ارزش‌های اعلام‌شده با رفتارهای واقعی مردم با هم هماهنگ نیستند. این شرایط تعادل جامعه را از بین می‌برد و در نتیجه نابرابری‌ها و فشارهای ناشی از عدم تعادل، سوخت ماشین جنبش‌های اجتماعی را تأمین می‌کنند.

ج) نظریهٔ محرومیت نسبی: در این نظریه، عدم تعادل و کازایی نهادها و ساختارها مورد توجه نیست؛ بلکه شرایط ذهنی فرد که در آن احساس می‌کند میان انتظارات و واقعیاتی که با آنها سروکار دارد هماهنگی وجود ندارد، مورد توجه قرار می‌گیرد و این عدم رضایت‌مندی و سرخوردگی، که ناشی از احساس ناهماهنگی میان انتظارات و واقعیت‌ها است، منجر به تکوین جنبش‌های اجتماعی می‌گردد.

این چشم‌انداز بیش‌تر در مورد تفسیرهای جنبش‌های ناسیونالیستی است که در کشورهای غربی به‌کار گرفته شده؛ اما این تبیین به‌درستی نمی‌تواند روشن کند که چگونه رهاشدگی، فشار ساختاری و سرخوردگی منجر به عمل فعال در جنبش‌های اجتماعی می‌شوند (جلایی‌پور، ۱۳۸۹: ۵۰-۵۱).

## مبانی دینی جنبش عدالت خواهی

### اصول عدالت اجتماعی در اسلام

عدالت اجتماعی در اسلام ریشه در مبانی و اصولی دارد که در قرآن و احادیث به طور واضح و صریح بیان شده است و طبیعی است که انسان مسلمان که ایمان عمیق به این مبانی دارد، عدالت اجتماعی در نظر او یک مسئله ضروری به حساب می آید و چنین انسانی نمی تواند در مقابل بی عدالتی سکوت نماید. به هر حال، اصول عدالت اجتماعی عبارت اند از:

۱. تشریع عادلانه: منشأ نظام اسلامی خداوند است؛ وجود مقدسی که خود قائم به قسط و عدل می باشد: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (آل عمران، ۱۸)؛ خداوند (با ایجاد نظام واحد جهان هستی)، گواهی می دهد که معبودی جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش (هر کدام به گونه ای بر این مطلب) گواهی می دهند؛ در حالی که (خداوند در تمام عالم) قیام به عدالت دارد، معبودی جز او نیست، که هم توانا و هم حکیم است.

۲. نظام عادلانه: طبق عقیده اسلامی، نظام حاکم بر جهان عادلانه است؛ بدی و شر در آن راه ندارد؛ چنان که رسول اکرم (ص) فرمود: «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ» (کاشانی، ۱۳۷۸: ۱۲۴۲)؛ نظام خلقت با چاشنی عدالت مستحکم شده است و قرآن نیز تأکید فرمود: «و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (بقره، ۲۸۲)؛ و کلام پروردگارت در صداقت و عدالت به حد کمال و تمام رسید. هیچ تغیردهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست.

۳. قضاوت عادلانه: بر اساس مبانی و اصول اسلامی، قضاوت در قیامت عادلانه است و انسان فقط به اندازه عملکرد خود پاداش و جزاء می بیند: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (زلزله، ۷-۸)؛ پس هر کس هم وزن ذره ای کار خیر انجام دهد، آن را می بیند! و هر کس هم وزن ذره ای کار بد کرده آن را می بیند!

۴. زندگی عادلانه: از اصول سه گانه قبل به این نتیجه می‌رسیم که انسان در نظام هستی زندگی عادلانه را باید اختیار نماید و از آنچه تا کنون گفته شد، این مطلب به دست می‌آید که عدالت یک امر قراردادی نیست؛ بلکه یک واقعیت نفس‌الامری است و به همین خاطر است که انسان طبعاً به عدالت تمایل دارد و از ظلم به حکم طبیعت بدش می‌آید. امام خمینی<sup>(ره)</sup> در این زمینه فرمود: «انسان به حکم مسلمانی نمی‌تواند بی‌عدالتی را تحمل کند و در مقابل ظلم سکوت نماید و عدالت خواهی جزء عقیده یک انسان است» (خمینی، ۱۳۷۶: ۱۱۲).

نگاهی به تاریخ جنبش عدالت خواهی در افغانستان

### ۱. جنبش مشروطه اول

امیر حبیب‌الله با این که در خون خواری و استبداد روش پدرش را پیروی می‌کرد؛ اما این شخص برخلاف پدرش که آدمی بی‌سواد و از علم و فرهنگ دور بود و به گفته خودش «در تمام عمر سپاهی بود و سپاهی باقی ماند»، از سواد و علم کافی برخوردار و علاقه‌مند به گسترش دانش و فرهنگ بود و در زمان همین امیر کارهای مثبتی به ظهور رسید؛ از جمله نویسندۀ پرکار و مورخ عالی‌مقام کتابت را به دربار به دست آورد و کتاب سراج‌التواریخ را به قید تحریر کشید که اگر نظر نیک امیر حبیب‌الله نسبت به این مسأله نبود، امکان چنین کاری نبود. البته نیت امیر از این کار تبرئه پدرش و خاندان محمدزایی و نشان دادن شأن و شوکت این خاندان بود؛ اما از آنجایی که برای اجرای این کار شخص لایقی مثل فیض محمد کاتب هزاره را اختیار کرد، این کتاب از آنچه امیر تصور می‌کرد، ارزشمندتر از کار درآمد. نه تنها فقط تاریخ دربار شد؛ بلکه تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی افغانستان گردید و توانست به عنوان مهم‌ترین کتاب تاریخی این کشور اعتبار و جایگاه کسب کند.

یکی از کارهای مثبت این زمان، نشر دور دوم سراج‌الانخبار است که در نوع خود در این کشور سراسر تاریک و ظلمانی همانند چراغی می‌ماند که روشنایی می‌داد. این نشریه که به همت و تلاش محمود طرزی، از شاگردان سیدجمال‌الدین افغانی، شروع به کار کرد، رویکرد اصلاحی داشت و تلاش کرد که انگشت روی مشکلات اجتماعی و مشکلات اساسی

حاکمیت بگذارد؛ اما از آنجایی که در آن زمان نشریه تأثیرش روی افکار و اندیشه‌های مردم بسیار کم بود و از طرفی شرایط و زمانه اقتضای آن را داشت که این نشریه نتواند مطالب صریح در مورد طرز اداره و رفتار حاکمان و شخص شاه مطلب بنویسد و اگر می‌خواست انتقادی بنویسد، مجبور بود که آن را با تملق از شاه و دربار شروع نموده و با کنایه مطالبش را بیان کند.

برای اثبات این ادعا قسمتی از این نشریه را با هم به مطالعه می‌گیریم: «پادشاه بزرگ مکرّم ما بر قوم (محمدزایی‌ها) و ملت شاهانه‌شان پدر رفیق و مشفق کریم است. هر قوم جلیل که به خاندان سلطنت سنّیه افغانیه منسوب است، تنخواه نسبی دارند. تنخواه نسبی این است که هر فردی از افراد ذکور این قوم همین که از سن طفولیت به سن بلوغ برسد، مبلغ چهارصد روپیه کابل و به همین منوال برای صنف اناثیه سه‌صد روپیه تنخواه مقرر می‌شود. این یک احسان بزرگ است که به این صورت در هیچ جای دنیا برای هیچ‌یک قومی میسر نشده است» (غبار: ۱۱۴۴) و یا در مقاله دیگری رخ از چهره حاکمیت حبیب‌الله برداشته، می‌نویسد: «سردار محمدعثمان خان، نایب‌الحکومه قندهار، به کابل آمد و گفته بود که در قندهار زنان خوش‌خوان بسیار است. چون جشن عروسی شهزاده در کابل پیش روی بود، مادر شهزاده به سردار عثمان خان گفت که اگر زنان خواننده در قندهار باشد، چند نفری به کابل بفرستید. چون سردار محمدعثمان خان در کابل مصرف رتق و تحفه بسیار کرده و هم موتری تیزرفتار خریده بود، در بازگشت به قندهار این امر فرستادن خوش‌خوان‌های زن به کابل سبب تخویف مردم و اخذ رشوت قرار داده و کوتوال قندهار را امر کرد که هر شخص پول‌دار را تهدید به فرستادن زنش به کابل نموده در عوض پول از او بگیرد» (غبار: ۱۱۲۹).

کار دیگری که امیر انجام داد و باعث رشد فکری جامعه گردید، تأسیس مدارس به سبک جدید بود؛ البته این‌گونه مدارس در ابتدا فقط برای خاندان شاهی قرار بود دائر گردد؛ اما از آنجایی که اطفال خاندان شاهی از حد نصاب لازم برخوردار نبودند، اطفال سرداران محمدزایی را نیز شامل گردید و کم‌کم گسترش پیدا کرد. اما همین مدارس، با این محدودیت‌ها، باز در کشوری مثل افغانستان غنیمت به حساب می‌آمد، باعث برکات زیادی



برای جامعه شد. جنبش مشروطیت از درون همین مدارس و مکاتب و از طریق معلمین آگاه مدارس ظهور و بروز کرد. این جنبش از سوی افرادی به وجود آمد که بعد از مطالعه وضعیت افغانستان و مشکلات بی پایان آن، علاج آن را در چند چیز تشخیص دادند که در مرامنامه جنبش اول مشروطیت مذکور است. یکی استبداد بیش از اندازه حاکمان که منشأ بسیاری از فسادها است و دیگر جهل و بی سوادی و از طرف سوم تبعیض و بی عدالتی بین اقوام افغانستان و این ها به این نتیجه رسیدند که برای پایان دادن به این نابسامانی ها باید فکری کرد و شروع کردند به یارگیری و برنامه ریزی برای کار.

رئیس انجمن مولوی عبدالرؤف خان قندهاری، متخلص به خاکی، سرمدرس مدرسه شاهی و این عبدالرؤف خان پسر مولوی عبدالرحیم کاگری قندهاری است که در خرقة شریفه قندهار به دست خود عبدالرحمن به شهادت رسید و بعد از شهادت پدر، چند سالی آواره دیار هند بود و بعداً از سوی عبدالرحمن به عنوان مدرس مدرسه شاهی و ممتحن قضات تعیین شد؛ به پیشنهاد مولوی عبدالرحمن قندهاری و چند تن از یاران وی از امیر حبیب الله خان درخواست نشریه سراج الاخبار شد. البته فقط یک شماره از این نشریه نشر شد و به درخواست انگلیسی ها، امیر از انتشار ادامه آن جلوگیری نمود (حبیبی، ۱۳۷۲: ۳۲).

گرچند جلو انتشار این نشریه گرفته شد؛ اما این فکر و اندیشه از بین نرفت و به صورت بسیار نرم و آرام در حال گسترش بود. جنبش مشروطیت اول، نقش بسیار مهم و با اهمیت برای تغییر اوضاع به سوی عدالت خواهی و انسانی شدن سیاست داشت و اولین جنبشی است که تحلیلی نسبتاً جامع از اوضاع داشت که این مطلب به نگاهی به مرامنامه انجمن قابل درک است.

## مرامنامه انجمن مشروطه اول

۱. اطاعت به اصول اسلام و تقدیس قرآن عظیم و قبول تمام احکام اسلامی؛
۲. کوشش مداوم در به دست آوردن حقوق ملی و مشروط ساختن رژیم حکومت تحت نظر نمایندگان ملت و تأمین حاکمیت ملی و حکم قانون؛



۳. سعی در راه تلقین عامه به درستی امور معاشرت و نکوهش عادات ذمیمه؛

۴. آشتی و حسن تفاهم بین تمام اقوام و قبایل افغانستان و تحکیم وحدت ملی؛

۵. سعی در اصلاح ملت از راه صلح و آشتی نه با دهشت افگنی و استعمال سلاح و زور؛

۶. تعمیم معارف و مکاتیب و وسایل بیداری مردم و مطبوعات؛

۷. تأسیس مجلس شورای ملی از راه انتخابات آزاد نمایندگان مردم؛

۸. تحصیل استقلال سیاسی و آزادی افغانستان و گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با دنیای خارج؛

۹. تأمین اصول مساوات و عدالت اجتماعی؛

۱۰. بسط مبانی مدنیت جدید از صنعت و حرفت و ساخت شوارع و بلاد و ابنیه و منابع آب و برق و غیره (حبیبی، ۱۳۷۲: ۱۷۴).

حقیقتاً اگر با دید انصاف نگاه کنیم، این جنبش بسیار از رشد فکری بالایی برخوردار بود و اگر زمینه عملی شدن برای این طرح‌های اصلاح‌گرایانه فراهم می‌شد و در عرصه اجتماعی میدان‌دار حکومت می‌گردید، افغانستان امروز جزء پیشرفته‌ترین کشورهای جهان به حساب می‌آمد؛ اما با کمال تأسف امیری که ادعای فرهنگ‌پروری و تمدن را داشت، این جمعیت عدالت‌خواه و مسلمانان حقیقی را بعضی‌شان را به دهان توپ بست و اکثریت‌شان مدت‌های طولانی (۱۰ الی ۱۲ سال) نگهداری شد! ملت را از علم و فضل محروم کرد و گناه‌شان فقط همین بود که پیشنهاد حکومت مشروطه را به امیر داده بودند.

اما مستبدین هیچ‌گاه تصمیمات‌شان از روی عقل و تدبیر نبوده و از روی عصبیت و کوتاه فکری است و با از بین بردن و زندانی کردن این دانشمندان و روشنفکران، در حقیقت سبب مرگ خود شدند.

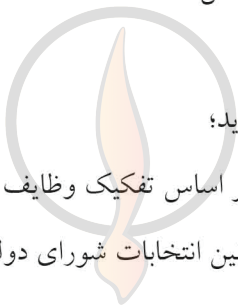
## ۲. مشروطه دوم

حبیب‌الله اگرچه با کشتن سران مشروطه اول و یا با زندانی کردن آن‌ها، به‌طور موقت

توانست به حاکمیت استبدادی خود ادامه دهد؛ اما فکر مشروطه خواهی و عدالت جویی هرگز از بین نرفت و باقی ماند. عدالت خواهان دوباره به فعالیت شروع کردند و برای محفوظ ماندن از آسیب حکومت، به دور یکی از پسران حبیب الله (امان الله) حلقه زدند و او را با جمعی از نزدیکان شاه همراه خود نمودند و موفق شدند که حبیب الله را در وقت عیاشی اش در جلال آباد به قتل برسانند و حکومت را به دست امان الله خان بسپارند و این حکومت کارهای مثبتی را انجام داد که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. اعلان استقلال افغانستان؛
۲. معرفی افغانستان در دنیا به عنوان کشور مستقل؛
۳. الغای رسم بردگی در مملکت؛
۴. تعمیم معارف، گشایش مکاتب و نشر جراید؛
۵. تشکیلات جدید در دواير و دفاتر دولتی بر اساس تفکیک وظایف و تغییر مالیه ستانی؛
۶. فراهم آوری لویه جرگه عنعنوی و نشر قوانین انتخابات شورای دولتی و ملی؛
۷. تشکیل کابینه؛
۸. رواج برخی از مبانی ضروری جدید مانند پست، تلگراف، تلفن، موتور طیاره؛
۹. ارسال دانشجو به خارج؛
۱۰. ترتیب و انتشار قانون اساسی بر اساس حقوق مردم و دولت (حبیبی: ۱۳۷۳-۱۳۷۴).

تنها کسی که می توان گفت اقدام عملی برای برداشتن ظلم و فشار از بالای مردم بیچاره افغانستان از بین حاکمان افغان برداشته و قصد به وجود آوردن افغانستان برخوردار از سیاست انسانی و مقداری برخوردار از عدالت اجتماعی را داشته، امیر امان الله خان است که توسط مشروطه خواهان دربار و با کشتن حبیب الله، پدر او، وی را روی کار آوردند؛ اما مشکل اصلی که این جنبش داشت، آن بود که این ها می خواستند اصلاحات اجتماعی و سیاسی را یک شبه و با عجله به وجود بیاورند و انتظار داشتند که افغانستان با داشتن شاه صالح و روشنفکر، به زودی اصلاح خواهد شد و غافل از این مطلب اساسی بودند که استبداد در



بنیاد اندیشه

افغانستان عقبه فرهنگی دارد و تا این عقبه فرهنگی استبداد از بین برده نشود، امکان ندارد که با از بین رفتن مستبدی و آمدن شاه روشنفکر به جای او، استبداد از بین برود و حاکمیت اصلاح شود. نمی‌دانستند که کار فرهنگی از طریق صحیح‌اش لازم است تا زمینه استبداد و ظلم از بین برود.

کار فرهنگی نیز یک کار تدریجی و زمان‌بر است که باید با پشتوانه علمی صحیح انجام شود و با شعار دادن چنین کار مهمی امکان‌پذیر نخواهد بود. در زمان حاکمیت امان‌الله خان که تغییرات ظاهری به وجود آمد، روی این نکته اساسی کم‌تر توجه شد. بیش‌ترین توجه در این زمان روی امور ظاهری و مظاهر غربی با رویکرد ابتذال بود و تغییرات ریشه‌ای و اساسی صورت نگرفت؛ همین امر بود که اهداف مشروطه‌خواهان را بر باد داد.

### اقدام جوانان انقلابی و عبدالخالق هزاره

سرسپردگی به انگلیس، شدت ظلم و وحشت و اعدام و زندانی کردن انسان‌های آزاده، عده‌ای از جوانانی را که دارای درک و تفکر و از سواد برخوردار شده بودند، به این فکر واداشت که شرّ این رژیم را با کشتن خاندان نادر و خود نادر از سر مردم افغانستان بردارند؛ به همین جهت، برادر ارشد محمندنادر در برلین آلمان در داخل وزارت مختاری به ضرب گلوله یک نفر محصل افغانی، به نام سید کمال، که تحصیلات‌اش را به پایان رسانده و آماده بازگشت به افغانستان بود، به قتل رسید. در جریان محاکمه او در آلمان، معلوم شد که انگیزه اصلی وی نفوذ روزافزون برتانیه در افغانستان بوده است. اندکی بعد محمدعزیز خان، محصل دیگر افغانی در آلمان، می‌خواست وزیر مختار را به قتل برساند؛ اما موفق به قتل وی نشد؛ لکن سه تن از کارمندان سفارت را از پای درآورد (فرهنگ: ۶۱۷-۶۱۸).

در روز هفدهم عقرب سال ۱۳۱۲، شاه در محفلی که به غرض توزیع شهادت‌نامه‌های متعلمین لیسه‌ها در باغ ارگ ترتیب داده شده بود، به ضرب گلوله یک نفر از متعلمین لیسه نجات، به نام عبدالخالق، به قتل رسید (فرهنگ: ۶۱۹). در مورد انگیزه‌های قتل نادر توسط عبدالخالق شهید حرف‌های زیادی گفته شده است و از جانب حکومت قسمی جلوه داده

شده که گویا یک تصفیۀ حساب شخصی بوده که عبدالخالق توسط خاندان چرخي وادار به این کار شده؛ اما واقعیت آن است که این کار خالق برای ابراز خشم اش نسبت به مظلومی که حکومت نسبت به مردم در پیش گرفته بود، انجام شد.

چون خالق به محروم ترین قشر جامعه افغانستان تعلق داشت و روش در پیش گرفته شده حکومت نسبت به مردمش را بسیار خطرناک می دانست و آن روش انهدام سیستماتیک اقوام غیر پشتون بود که از سوی نادر دوباره از سر گرفته شده بود و این نادر از جمله کسانی است که کوچاندن اقوام دیگر و دادن زمین های آن ها به پشتون ها جزء برنامه همیشگی اش قبل از به قدرت رسیدن نیز بود و زمانی که از جانب امان الله نایب الحکومه قطعن شد، یکی از کارهای این شخص از بین بردن مردم محلی و جادادن پشتون ها در جای ایشان بود.

محمدنادر خان، نایب الحکومه وقت قطعن و بدخشان، در خاطرات راهنمای قطعن این مطلب را چنین بیان کرده است: «بسیاری از صاحبان زمین در ولایات ترکستان به دلیل سنگینی مالیات املاک، مزارع و قریه های خویش را رها کرده و به کشورهای روسیه و ایران پناهنده شده بودند و قریه های زیادی از سکنه خالی شده بود. من بزرگ ترین خدمتی که کردم آن بود که تمام دفاتر دولتی را آتش زدیم». اگر این مطلب با مطلبی که دکتر قاسم اشقیا در کتاب افغانستان در پنجاه سال اخیر آورده است را کنار هم بگذاریم، به عمق فاجعه پی خواهیم برد.

در سال ۱۳۰۲ش، در آغاز نظام نامه ناقلین به سمت قطعن آمده است: کسانی که از اهالی ولایت کابل و حکومت های اعلی روانۀ قطعن می شوند، ملکف می شوند به علاوه زمین های تحت جوی آب، سر رشته شهر حضرت امام صاحب و امثال باید گرفته شود و برای هر فرد ذکور و اناث از هفت سال به بالا فی نفر هشت جریب زمین آبی داده می شود. هر جریبی به قیمت یک شاهی و برای بذرافشانی در سال اول فی جریب چهار سیر گندم و جو داده می شود (یزدانی، ۱۳۷۸).

مالیات را سنگین می کند تا مردم نتوانند از عهده اش برآیند و مجبور به فرار به ممالک خارجه شوند. در آن هنگام دفاتری که مالکیت ها در آن ثبت است، سوزانده می شود تا کسی

نتواند بعداً ادعای مالکیت کند و در اخیر برای پشتون‌ها به قیمت هر جریب یک شاهی به علاوه گندم و جو برای کشت داده می‌شود و زمینی که هر جریب یک شاهی برای پشتون‌ها داده می‌شود، قطعاً مالیات‌اش هر جریب چند روپیه بوده که مردم رها کرده و نادر از این کارها در هزاره‌جات زیاد کرده است.

وی در هزاره‌جات دستور داده بود که پشتون‌ها مردان کاری هزاره را بکشند و چون مردم هزاره مظلوم بوده، هیچ کسی تاریخ حوادث این مردم را ثبت نکرده است؛ از جمله جنایت‌های زمان نادر در هزاره‌جات، قتل نجف‌بیگ منطقه شیران گیزاب است که مردم منطقه و ریش‌سفیدان همه آن را به‌خاطر دارند که پشتون‌ها چه طور وحشیانه در شب ماه مبارک رمضان به منزل ایشان حمله می‌کند و ایشان، خانواده و فرزندانش را به قتل می‌رسانند؛ البته تنها دختر او را که طفلی چند ساله بوده با خود می‌برند و با زور و اکراه وی را به ازدواج یکی از قاتلین خانواده‌اش درمی‌آورند تا بعداً بتوانند به‌خاطر ارثی که این دختر می‌برد، تمام املاک وی را تصاحب نمایند.

از بیان این مطالب به این نتیجه می‌رسیم که انگیزه عبدالخالق در قتل نادر، آگاهی این شهید آزاده از این برنامه‌های نادر بوده است. بعد از کشته‌شدن نادر به دست شیرمرد هزاره، بازماندگان غدار مقتول، خالق را به طرزی بسیار وحشیانه‌ای به شهادت رساندند. شاهد عینی که صحنه قتل شهید خالق را دیده است، داستان شهادت وی را چنین توصیف می‌کند: «شانزده دار ایستاده بود، دار اول از خالق بود. خالق کاملاً خاموش بود و کوچک‌ترین حالت ترس یا کم‌جراتی در چهره‌اش خوانده نمی‌شد. یک تن از نایبان‌سالارهای اعزازی گفت: بیاورید او را که پدر ما را کشته است؛ سید شریف سریاور که خود دست کمی از طره‌باز جلاّد و هم‌کارانش نداشت، از خالق پرسید با کدام انگشت ماشه را کشیدی؟ و خالق انگشت خود را به سوی او دراز کرد. سریاور مثل یک قصاب با چاقوی خود کلک خالق را برید. بعد از آن گفت: خالق حتماً با چشم راست نشان گرفتی و خالق به آرامی گفت بلی و این جلاّد بی‌رحم چاقویش را در کاسه چشم خالق فرو کرد و آن را تاب داد. بعد از آن یک گروه تفنگ‌داران به فرمان باداران‌شان به جان خالق افتادند. ما همین قدر دیدیم که دو سه بار یک



جسم سرخ و خون آلود در نوک برچه‌ها بالا شد و بار دیگر در میان تفنگ‌داران گم شد. خالق را با برچه پاره پاره کردند و به دار آویختن نرسید و به این صورت زندگی پرتحرک مردی که یک عمر مبارزه کرد، در عنفوان جوانی یعنی در ۱۷ سالگی شهید شد (دولت‌آبادی: ۳۵۲).

### قیام عدالت خواهانه بلخی و یارانش

ظلم و ستم در اوج بود و زورگویی هم‌چنان ادامه داشت؛ اما رژیم آل یحیی چهره عوض کرده و ادای دموکراسی درآورده و یک مقداری از فشارهای اجتماعی از سر مردم، به‌خصوص شیعیان کابل، کم کرده بود و اجازه نمازخواندن طبق مذهب خودشان را در مساجد شیعیان داده بود. این تغییر چهره برای بعضی‌ها فریبنده بود؛ اما کسانی که از عمق قضایا خبر داشتند، این کارها را عوام‌فریبی بیش نمی‌دانستند و مشکل را در وجود حاکمیت خاندانی می‌دانستند.

بلخی با درکی که از اوضاع داشت و آشنایی که با مردم مختلف افغانی پیدا کرده بود، تصمیم بر نابودی رژیم خاندان آل یحیی گرفت. چون بلخی انسان روشنفکر و آگاه و عالم به زمانش بود، قبل از اقدامش با مردمان مختلف در این رابطه صحبت کرده و آن‌ها را نسبت به حکومت خاندانی آگاهی داده بود که این حکومت غیر از بدبختی و عقب‌ماندگی کشور، ارمغان دیگری برای مردم نمی‌آورد. ایشان با هماهنگی اقوام مختلف، اقدام به کاری شجاعانه کرد؛ اما در اثر خیانت یکی از کسانی که از جانب حکومت در گروه او به‌عنوان جاسوس جا زده شده بود، این قیام منجر به شکست شد و بلخی و یارانش به مدت پانزده سال در زندان وحشت‌ناک دهم‌زنگ زندانی شدند تا این‌که در سال ۱۲۴۲ از زندان بیرون آمد و بعد از بیرون آمدن از زندان بسیار مورد استقبال مردم واقع گردید و حکومت همین محبوبیت وی را نتوانست تحمل کند و ایشان را به‌صورت بسیار مرموزی به شهادت رساند.

این اقدام بلخی در یک فضای نامساعد طرح‌ریزی شده بود؛ به همین جهت، نتوانست به اهدافش برسد. هدفی را که بلخی از این قیام در نظر داشت، در سخنان خودش چنین آمده است: «سی‌ویک سال مبارزه را با خود گرفتم، پانزده سال به نفی بلد، تبعید، مشقت‌ها، مرارت‌ها و زیر سیوف خیلی زود گذشت و پانزده سال هم زندان، مسأله‌ای است که شاید



رفقا کم و تم اطلاع داشته باشند که از اول نوروز بیست و نه زندانی شدم در کابل تا آخر چهل و سه یعنی ۱۳۴۳ این پانزده سال جزء در درِ مقفل به اتاق تاریک سرد زمستان خنک کابل بیش‌تر در دهمزنگ به سر رساندم؛ ولی زندگی همین است تنها عشق و علاقه‌ای به مردم داشتم و جز این چیزی دیگری نبود.

الحاصل بعد از این همه علت مبارزه من چه بود؟ آرزوی شخصی نداشتم، کرسی و سلطنت نمی‌خواستم و آن قدر بیچاره و بی‌چیز نبودم. نشریه‌های شما به ما نمی‌رسید و مقهور مطلق بودیم. بالغ بر چهار میلیون شیعیان افغانستان محرومیت داشتند و از مطالعه دور در یک قریه صد خانه است ده خانه شیعه و نود خانه سنی و شیعه هم که مجبور به تقیه است. مفهوم موضوع استعمال را هم که این بیچاره نفهمیده است! پدر را می‌بیند که همین‌طور می‌کند و پدر بیچاره هم که اطلاع از دین ندارد. مبلغ هم نیست که مسائل دین را به آن‌ها برساند آن‌جا آن‌طور هم مبلغ نیست و همه زیر تقیه است پس چه می‌شود؟ از این که از راه دور نشوند، جامعه‌ها منحرف شوند و تقریرهای آگاه و مکتب‌های دیگر آن‌ها را مانند بره‌ای که گرگ ببرد ببرند، دیگر چاره‌ای نداشتم و حرکت کردم مظلومانه برای اثبات قانون تشیع و گرفتن حق به ضرب زور از حلقوم زور» (بلخی، ۱۳۶۸: ۲۸-۳۰).

### ترکیب قومی یاران بلخی

از چیزهای جالب، ترکیب قومی یاران بلخی است که تقریباً از اکثریت اقوام ساکن کشور در یاران او که زندانی شدند و مدت پانزده سال زندان را تحمل کردند، دیده می‌شود:

۱. وکیل سید میرعلی گوهر غوربندی فرزند سید جوهرشاه که در زمان مشروطه اول در عصر امیر حبیب‌الله خان اعدام شد. دری‌زبان و سنی‌مذهب بوده است؛
۲. غلام‌حیدرخان مولایی فرزند مسجدی خان غزنوی، قوماندان فابریکه حربی قوم بیات؛
۳. سید اسماعیل سروری فرزند سید سرور لونجی زبان فارسی و با مذهب شیعه؛
۴. محمدصفر خان مولایی فرزند مسجدی خان غزنوی، کندک‌مشر نظامی، قوم بیات؛
۵. محمدابراهیم خان گاوسوار شهرستانی، مؤسس قیام مسلحانه چریکی در شهرستان، قوم

هزاره؛

۶. فرقه مشر فتح محمد خان غزنوی (بهسودی) افسر عالی رتبه، قوم هزاره؛
۷. وکیل محمداسلم خان شریفی از جغتوی غزنی وکیل مجلس، قوم هزاره؛
۸. عبداللطیف خان سرباز هروی افسر پلیس، قوم قزلباش؛
۹. خواجه محمدنعیم خان، قومندان امنیه ولایت کابل افسر عالی رتبه، قوم قزلباش؛
۱۰. قربان نظر خان ترکمن از اندخوی افسر عالی رتبه، از قوم ترکمن؛
۱۱. عبدالقدوس ترکمن اندخویی وکیل مجلس شورای ملی، قوم ترکمن؛
۱۲. عبدالغیاث میرانی کندک مشر نظامی، قوم تاجیک (غبار: ۳۵۱-۳۵۳).

اما این که شهید بلخی حزب داشته یا نه و نام حزیش چه بوده است، در بین مورخین اختلاف زیادی است. برخی از تاریخ نگاران افغانستان وی را دارای حزب و نام حزیش را اتحاد می دانند (غبار: ۳۵۱-۳۵۳) و برخی دیگر نام حزب بلخی را ارشاد دانسته اند (خسروشاهی: ۸۶-۸۷). به هر صورت قیام بلخی گرچه شکست خورد؛ اما همگان را متوجه این نکته کرد که این مردم را نباید دست کم گرفت. روی این جهت حکومت هم در رابطه به مسائل مذهبی تشیع روش اش را تغییر داد.

## حزب وطن

بعد از روی کار آمدن محمود به جای هاشم و شعار دموکراسی، افرادی که درد ملت و پیشرفت ملت را داشتند، خواستند از این فرصت استفاده کرده و تشکیلات و حزب بسازند. از آن جمله میرغلام محمد غبار، سرور جویا، میرمحمد صدیق فرهنگ، فتح محمد خان میرزاد، نورالحق خان، براتعلی تاج و عبدالحی خان عزیز.

## تشکیل احزاب برای دفاع از وطن

احزاب و جریان های سیاسی و نظامی زیادی عرض اندام کردند و مردم را برای مبارزه با نیروهای اشغال گر بسیج نمودند. این گروه ها و احزاب دارای انگیزه ها و اهداف متفاوت

بودند؛ لکن در اصل مبارزه مسلحانه علیه شوروی و نظام تحت حمایتش و دفاع از افغانستان، با همدیگر اتفاق نظر داشتند؛ البته دین اسلام همه اهداف دیگر را تحت شعاع قرار داده و زمینه را برای مطرح کردن مطالب غیر از این چارچوب تنگ کرده بود. اگر کدام جریانی یا فردی مطالبی در زمینه تبعیض و ظلم قومی در گذشته افغانستان مطرح می کرد، به شدت مورد ملامت افکار عمومی قرار می گرفت و یا متهم به همکاری با رژیم دست نشانده می شد. شرایط آن زمان مناسب مطرح کردن عدالت اجتماعی و حقوق ملیت های محروم فراهم نبود؛ زیرا اصل دین و سرزمین افغانستان در خطر سقوط بود؛ اما در بین گروه ها و احزاب، احزاب و گروه هایی بودند که برای آینده فکر می کردند و یا احزاب عدالت خواهی وجود داشتند که قبل از روی کار آمدن کمونیست ها، با رژیم آل یحیی و جریان های مارکسیستی درگیر مبارزه سیاسی بودند و در این شرایط مجبور شدند برای دفاع از وطن دست به اسلحه ببرند. بعد از شدت گرفتن جنگ مردم افغانستان، مجبور به مهاجرت به کشورهای همسایه مثل ایران و پاکستان شدند و گروه ها و احزاب از بین مهاجرین شروع به جمع آوری افراد و تربیت نظامی آن ها و فرستادن آن ها به داخل برای تداوم جنگ شد. کشورهای همسایه، به خصوص پاکستان، با همکاری کشورهای غربی و عربی، از جمله تمویل کننده های بزرگ جنگ در افغانستان درآمد. آی. اس. آی، بخش اطلاعات ارتش پاکستان، رسماً هماهنگی و تربیه و تجهیز نیروهای به اصطلاح مجاهدین را در دست گرفت.

گزارش یکی از کارشناسان و مطلعان امر در این زمینه چنین است: «از سال ۱۹۸۴ تا ۱۹۷۸ بیش تر از هشتاد هزار مجاهد در کمپ های آموزشی ما تربیت شد. به مقدار ده ها هزار تین اسلحه و تجهیزات به آن ها توزیع گردیده؛ در حالی که عملیات فعال در ۲۹ ولایت افغانستان منظمأ پلان و به مورد اجرا درآمده است. بالاخره من در شعبه خود به تعداد شصت افسر، صد نفر افسران پایین رتبه یعنی معادل بریدمن آمریکایی یا بریتانوی و در حدود سه صد نفر کارکنان عادی داشتم» (محمدیوسف و مارک ادکین، تلک خرس، بی تا: ۵۲).

سرازیرشدن پول و امکانات غربی و عربی از یک طرف و نیت پاکستان برای کنترل بهتر احزاب مقیم آن کشور از طرف دیگر، آن کشور را به این امر واداشت که احزاب مقیم آن

کشور را که به صورت پراکنده و متفرق مشغول فعالیت بودند، در یک مجموعه گردهم آورند؛ اما این مسأله به خاطر خودسری و خودخواهی رهبران به اصطلاح جهاد امکان پذیر نبود؛ آخر الامر مقامات پاکستان آن‌ها را مجبور به ائتلاف نمود که معروف به ائتلاف هفت گانه شد: «جنرال اختر در آوریل ۱۹۸۲ مصمم بود که اقلاً شکل رسمی کدام ائتلاف باید در بین احزاب به وجود آید. شخصیت شناخته شده و نسبتاً عالی مقام موظف شد تا منحيث کترولر به استعمال کنندگان اسلحه و پول نظارت نماید تا سبب توحيد اعمال ایشان در داخل افغانستان گردد. وی هفته‌ها سعی در مبارزه سختی جهت حصول موافقت رهبران را متقبل گردید.

شهزاده ترکی الفیصل، رئیس اداره استخبارات عربستان سعودی، که در عین حال از جانب حکومت خویش کمک مالی جهاد را نیز نظارت می نمود، به پاکستان دعوت شد تا در زمینه با آن‌ها مذاکره نماید؛ لکن این همه هیچ اثری نکرد. بنیادگرایان اسلامی نمی خواستند که میانه روها تشریک مساعی نمایند؛ بالاخره مجبوراً رئیس جمهور ضیاء الحق مداخله نمود. جلسات دیگری دایر گردید و بعد از مذاکرات طویل تا دو بجۀ شب کدام موافقت حاصل نشد. صبر و حوصله ضیاء الحق نیز به آخر رسید و در حالت عصبانی چنین امریه را صادر نمود: «تنظیم‌ها موظف‌اند که به زودی یک ائتلاف هفت گانه را به وجود آورده و بدین ارتباط در ظرف سه روز اعلامیه مشترکی را صادر نمایند». وی این را واضح ساخت که در صورت رد شدن این تجویز، متوسل به چه خواهد شد؟ ولی نزد رهبران به خوبی تثبیت بود که بدون پشتیبانی پاکستان بالاعم و ضیاء الحق بالاخص همه چیز به هدر بود.

با وجود این که چنین ائتلافی تشکیل گردید، یک رهبر حتا در آخرین دقائق نیز از امضای آن خودداری می ورزد؛ لکن به ناچار پذیرفت و فیصله بر آن شد که تصمیم گیری مهم باید دسته جمعی صورت گیرد» (محمدیوسف و مارک ادکین، تلک خرس، بی تا: ۶۹).

### تبعیض در ائتلاف هفت گانه پاکستان

برنامه ریزی پاکستان و حامیان عرب و غربی آن و گروه‌های تحت حمایت‌شان برای تبعیض: با این که جهاد علیه شوروی و دولت کمونیستی از منطقه شیعه نشین دره صوف

در تاریخ ۱۶/ دلو/ ۱۳۵۷ آغاز شد و همهٔ مردم افغانستان در این انقلاب شرکت داشتند و بیش‌ترین قربانی را مردمان غیر پشتون<sup>۱</sup> در راه اسلام و انقلاب تقدیم کردند؛ اما پاکستان از ابتدای شروع جهاد، فقط گروه‌هایی را به رسمیت شناخت و از کمک‌های سرشار غربی و عربی برخوردار ساخت که اکثراً متعلق به قوم پشتون بودند و فقط یک گروه از اقوام غیر پشتون در میان گروه‌های جهادی از جانب پاکستان رسمی بود و آن گروه جمعیت اسلامی به رهبری برهان‌الدین ربانی و آن‌هم شاید به‌لحاظ عقیده و افکار او در زمینهٔ تشیع و تعصب‌های مذهبی او که بعداً معلوم شد بوده باشد.

قوم هزاره با این‌که پیشگام در جهاد بود و در سال‌های اول جهاد منطقهٔ مهم و سوق‌الجیشی دره صوف در شمال و مناطق هزاره‌جات در مرکز کشور را در اختیار داشت که این مناطق نقش بسیار مهم در تداوم جهاد از طریق انتقال تسلیحات بین شمال و جنوب و شرق و شمال کشور داشت؛ ولی از این همه کمک‌های غربی و عربی توسط پاکستان و گروه‌های هم‌پیمان او محروم گردید و هم‌چنین مردم ازبک و ترکمن که در چندین ولایت مهم شمال کشور نقش بسیار مهم در جهاد داشتند، هیچ حزبی از این مردم از رسمیت برخوردار نگردید. این امر برنامه‌ریزی برای حاکم کردن قوم خاص و برقراری تبعیض نژادی در آیندهٔ افغانستان داشت که این بار با جانشین کردن وهابی‌گری عربستان نیز یک‌جا شده بود؛ اگر نه چه دلیلی وجود داشت که از بین مردم افغانستان فقط یک قوم از امکانات جهان برخوردار گردد و دیگران محروم بمانند.

البته این مسأله از دید آگاهان پنهان نماند؛ اما چون کشور در اشغال شوروی قرار داشت و از طرفی این کار زیر پوشش شعار اسلام و جهاد انجام می‌شد، در آن شرایط کدام مشکل به‌وجود نیامد. ممکن است گفته شود که گروه‌های دیگر به‌خصوص هزاره‌ها را ایران تمویل می‌کرد؛ اما این حرف نمی‌تواند معقول باشد؛ زیرا اولاً ایران آن مقدار توانایی کمک را با توجه به جنگی که خودش دچار شده بود، نداشت و ثانیاً ایران به گروه‌های سنی نیز کمک می‌کرد و این تنها پاکستان بود که هزاره‌ها را محروم کرده بود و اگر کسی از این مردم می‌خواست از

۱. مثل قتل عام بامیان، هرات، کابل و پنجشیر.



این کمک‌های سرشار برخوردار شود، باید به یکی از این تنظیم‌های هفت‌گانه وابسته می‌بود.

## تشکیل حزب وحدت و تکامل جنبش عدالت‌خواهی

شرایط و وضعیت سیاسی و نظامی به‌گونه‌ای پیش می‌رفت که اگر اقدام جدی برای تغییر وضعیت صورت نمی‌گرفت، تکرار تاریخ و برگشت استبداد قبیله‌ای با ماسک اسلامی قطعی بود. در این صورت، همه مردم افغانستان بالعموم و اقوام هزاره و ازبک بالخصوص، دچار وضعیت رقت‌بار می‌گردیدند. برای جلوگیری از بازگشت ظلم و ستم، مردان با درک و درد دست به کار بسیار مهم زدند که سرنوشت افغانستان و اقوام محروم را به کلی عوض کرد. این امر مهم تشکیل حزب وحدت اسلامی و انحلال همه احزاب مرتبط با مردم تشیع و هزاره بود.

هزاره‌ها که در طول تاریخ از تبعیض و ستم حاکمیت‌های قبیله‌ای رنج‌ها دیده و ضررهای جبران‌ناپذیری را متحمل شده‌اند، با تشکیل این حزب، رشد و خودآگاهی‌شان را به اثبات رساند. در تأسیس این حزب مردی از آن مردها که نقش محوری داشت و آن شهید بزرگوار عبدالعلی مزاری بود. البته افرادی بسیاری در ابتدای این کار نقش اساسی داشتند؛ گرچه بعضی از این‌ها در مسیر راه خوب از عهده مسئولیت‌شان بر نیامدند که تاریخ در موردشان قضاوت خواهد کرد. با تشکیل حزب وحدت، جنبش عدالت‌خواهی در افغانستان با توجه به بسترها و زمینه‌های پیشین به مرحله‌ای از تکامل و ثمردهی رسید.

## تحکیم پایه‌های سیاسی، نظامی و اجتماعی هزاره‌های افغانستان

حزب وحدت با رهبری شهید مزاری، اولین کاری که کرد، تحکیم پایه‌های سیاسی، نظامی و اجتماعی مردم هزاره، چه در داخل افغانستان چه در خارج از کشور، بود که تا آن زمان در جهت مشکلاتی که دامن‌گیر جامعه هزاره بود از جمله شرایط تاریخی و اقلیمی و نداشتن اتحاد و هماهنگی که در اثر حاکمیت گروه‌های مختلف به وجود آمده بود، مردم هزاره در افغانستان و جهان آن‌چنان‌که حقش بود، مطرح نگردیده و گروه‌های پیشاورنشین و کشورهای حامی‌شان از آن همه کمک‌های جامعه جهانی برای مردم افغانستان و جهاد، این



مردم را محروم نگه داشته و چون این مردم دارای امکانات رسانه‌ای و تبلیغی نبودند، به دنیا چنین وانمود کردند که این قوم سه تا پنج درصد مردم افغانستان را در برمی‌گیرد. به علاوه که این‌ها در جهاد سهمی زیادی نداشته و با هم مشغول جنگ داخلی هستند. پیشاورنشینان جنگ‌های داخلی بین خودشان را که از کشته‌ها پشته‌ها می‌ساخت، فراموش کرده و از کدام جنگی که بین احزاب شیعی به وجود می‌آمد، از کاه کوه می‌ساخت. مردم دنیا اگر می‌خواستند در مورد هزاره‌ها مطلبی را بدانند، آن را از طریق گروه‌های پیشاورنشین دریافت می‌کردند. اما با تشکیل حزب وحدت، آن‌ها در افغانستان بسیار قدرت‌مند ظاهر شدند و در خارج نیز توانستند بسیار خوب خود را معرفی نمایند. بعد از این بود که دنیا با واقعیت کتمان‌شده در مورد هزاره‌ها آگاه شدند.

نکته قابل تذکر این که در داخل جامعه تشیع کسانی که احساس می‌کردند منافع شخصی یا قومی‌شان با ایجاد این حزب به خطر می‌افتد، سخت به تکاپو و تلاش افتادند و حتا دست به دامن احزاب پیشاورنشین شدند و هزاره‌هراسی را در اذهان آنان دامن زدند.

### تلاش برای گسترش جنبش عدالت‌خواهی

بعد از تحکیم حزب وحدت در جامعه شیعه و هزاره، قدم بعدی این حزب یارگیری این حزب از اقوام دیگر بود که حزب وحدت تلاش و کوشش زیادی را در این زمینه به عمل آورد و اولین کسانی که گمان می‌رفت که با این حزب هدف مشترک داشت باشند، قوم تاجیک و رهبر نظامی آن احمدشاه مسعود تشخیص داده شد؛ بدین جهت، این حزب اولین هیأت را به سرپرستی مرد آگاه از درد محرومیت اقوام محروم آقای اکبرخان نلگزر را به مقر شورای نظار فرستاد و با او برای رفع ظلم و ستم در آینده افغانستان مذاکره نمود. در این مذاکره، مسعود متعهد شد که هیأتی را به بامیان بفرستد که هرگز نفرستاد (نعمی: ۱۴۳). تا حوادث مزار و قیام جنرال‌های شمال علیه اقدامات نژادپرستانه نجیب‌الله پیش آمد و آن‌ها اولین بار با حزب وحدت در تماس شدند و از حزب طلب همکاری کردند و حزب وحدت با شرایطی زیر با آن‌ها وعده همکاری داد:

۱. افسران باید تعهد بدهند که حکومت صد در صد اسلامی که حقوق همه جامعه را تأمین نماید، به وجود آید و با این مسأله همکاری نماید و تا تحقق این مسأله سلاح را بر زمین نگذارند.

۲. این تحولات در مزار متوقف نشود و تعهد گرفته شود که کابل سقوط نماید.

۳. مسأله تجزیه در افغانستان مطرح نباشد (نعیمی: ۱۴۳).

بعد از این تماس ها با افسران ناراضی و برای هماهنگی بیش تر، هیأتی را به پنجشیر فرستاد تا با احمدشاه مسعود مذاکراتی را انجام بدهد و او را نیز در جریان قضایا بگذارد.

### اصول جنبش عدالت خواهی در افغانستان

جنبش عدالت خواهی در افغانستان در زمان های مختلف روی اصول و اهدافی پافشاری کرده، لازم است آن اصول و اهداف به صورت مشخص بیان گردد و ما در این فصل، از اصول جنبش عدالت خواهی و سپس اهداف جنبش به طور مختصر بحث می کنیم و این اصول و اهداف از مرام نامه ها و یا بیانیه ها و سخنرانی های رهبران جنبش عدالت خواهی، به خصوص شهید عبدالعلی مزاری، گرفته شده است. این اصول عبارت اند از:

### اصل استقلال

یکی از اصولی که جنبش عدالت خواهی روی آن تأکید می کند و در طول تاریخ به خاطر آن عدالت خواهان جان شان را برای به دست آوردن آن فدا کردند، استقلال افغانستان است و قدر و ارزش استقلال را کسانی درک می توانند که پیامد تحت حمایت بودن و عدم استقلال را بتوانند بفهمند. یکی از علل عقب ماندگی افغانستان در طول تاریخ این کشور، نبود همین استقلال بوده است و افغانستان، چه در زمانی که رسماً تحت حمایت انگلیسی ها قرار داشته و چه بعد از آن، هیچ گاه از دولتی که همه ابعاد حکومتی از استقلال برخوردار بوده باشد، برخوردار نبوده و حاکمان افغانستان متأسفانه همیشه وابسته به قدرت های خارج از افغانستان بوده اند و اکثراً بر اساس اهداف آن ها رفتار می کردند که وضعیت غم بار این کشور در گذشته

و حال نتیجه این وابستگی به خارج بوده است و از زمان عبدالرحمن که بر اساس وابستگی او به انگلیس این کشور تحت حمایت انگلستان قرار گرفت و بر اساس دستورات انگلیس‌ها سیاست‌های تفرقه‌افکنانه را در بین مردم افغانستان نهادینه کرد و مردم مسلمان را به نام‌های پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک و شیعه و سنی مشغول جنگ‌های داخلی نمود و حاکمیت‌های بعد از آن نیز هرکدام این وابستگی را ادامه دادند؛ گاهی به انگلیسی، گاهی به روسیه و گاهی به آمریکا و در زمان جهاد به قدرت‌های منطقه‌ای مثل عربستان، پاکستان و ایران که نتیجه‌اش بربادی افغانستان و تداوم جنگ و کشتار و عقب‌مانی همه‌جانبه این کشور است و جنبش عدالت‌خواهی در افغانستان از ابتدا از زمان مشروطه اول به بعد یکی از اصول که روی آن تأکید داشته، دفاع از استقلال و عدم وابستگی به اجانب بوده است و چه در مرام‌نامه‌ها و چه در عمل همیشه از این مرام‌نامه دفاع کرده، انجمن مشروطه اول در مرام‌نامه‌اش در ماده ۸ چنین است: تحصیل استقلال سیاسی و آزادی افغانستان و گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با دنیای خارج (حبیبی، ۱۳۷۲: ۳۲). از این سند معلوم می‌شود که یکی از اصولی که این جنبش در آن زمان روی آن تأکید داشته، استقلال افغانستان و خارج شدن از تحت قیمومیت انگلستان بوده و این به عنوان یک اصل مبارزاتی در جنبش مشروطه اول به طور جدی مطرح بوده است و یا این که در مشروطه دوم جوانان انقلابی افغانستان عملاً تحقق می‌بخشد و به خاطر آن در مقابل دولت انگلیس می‌ایستد و انگلیس مجبور به پذیرش استقلال افغانستان می‌شود (غبار: ۱۲۲۱-۱۳۷۵) یا این که جوانان دانشجو در خارج برادر نادرشاه، سردار محمدعزیز خان، را به قتل می‌رساند و صریحاً اعلان می‌کند که این کار را به خاطر آن انجام داده که دولت نادر زیر نفوذ انگلستان است (غبار: ۱۸۶-۱۳۹۰).. شهید عبدالعلی مزاری رهبر جنبش عدالت‌خواهی صریحاً جلو دخالت کشورهای که به بهانه کمک در زمان جهاد در امور داخلی افغانستان دخالت می‌کند، می‌گیرد و می‌گوید: شانزده سال کشورهای اسلامی به جهاد ما کمک کرد در جایش ما از این‌ها تشکر می‌کنیم، چه سعودی باشد، یا پاکستان باشد، یا ایران باشد یا کشورهای دیگر باشد. حق نمی‌دهیم بر این که در مسائل داخلی ما دخالت بکند (ضیایی، ۱۳۸۸: ۱۶۴). از مجموع مطالعه جنبش عدالت‌خواهی به این نتیجه

می‌رسیم که دفاع از استقلال افغانستان یکی از اصول جنبش عدالت‌خواهی به هیچ‌وجه از این اصل عدول نمی‌کند.

## اصل وحدت ملی و هویت ملی

اصل دیگری که جنبش عدالت‌خواهی از مشروطه اول گرفته تا جنبش عدالت‌خواهی، به رهبری شهید مزاری، روی آن تأکید فراوان شده، وحدت ملی و هویت ملی است. هویت ملی وقتی شکل می‌گیرد و تقویت می‌شود که در کشور روحیه همکاری و پذیرش اقوام ساکن در کشور به وجود آید و از تبعیض و نابرابری‌های اجتماعی دوری جسته شود؛ چیزی که متأسفانه در افغانستان عملاً تحقق خارجی پیدا نکرد! در این کشور از زمانی که رسماً به نام افغانستان نامیده شد، بر اساس تبعیض قومی و نژادی و نابرابری اجتماعی در تمام عرصه‌های اجتماعی، حقوقی و سیاسی بنا شده و از وحدت ملی و هویت ملی فقط برتری یک قوم بر اقوام دیگر و حذف فرهنگ‌های مختلف اقوام ساکن کشور اراده شده و از این لفظ فقط برای کوبیدن بر فرق و دهان کسانی که از تبعیض، ظلم و نابرابری و حقوق برابر افراد ساکن در کشور دم بزند و دفاع کند، استفاده شده است. روی این جهت است که در افغانستان تا کنون وحدت ملی و هویت ملی به شکل واقعی‌اش شکل نگرفته و اگر به شکل ضعیف هم شکل گرفته، پایه‌هایش هم لرزان است. جنبش عدالت‌خواهی، وحدت ملی و هویت ملی را به عنوان یک اصل مبارزاتی در نظر گرفته و خواهان شکل‌گیری و تقویت آن در کشور است و از هر چیزی که به وحدت ملی و هویت ملی آسیب برساند، جداً در مقابل آن مقاومت و ایستادگی می‌کند؛ منتها جنبش عدالت‌خواهی معتقد است که وحدت ملی وقتی به وجود می‌آید که همه افراد متعلق به افغانستان از حقوق مساوی و برابر و وظایف و تکالیف یکسان برخوردار باشند و بین ساکنان کشور تبعیض قومی و منطقه‌ای وجود نداشته باشد. قسمی نباشد که یک عده از همه مزایای مادی و مقامات ملکی و نظامی برخوردار بوده و عده دیگر از همه این مزایا محروم و در مقابل تمامی تکالیف‌شان متعلق به اقوام خاص باشد که متأسفانه در افغانستان از گذشته تا کنون چنین بوده که همه امتیازات به افراد خاصی تعلق داشته و اگر کسی منکر این قضیه باشد، همین اکنون اگر نگاهی به بعضی از

مقامات کشوری بیندازیم، مطلب مشخص می‌شود؛ مثلاً سفرای افغانستان الان مربوط به قوم خاص است و دیگر اقوام یا اصلاً در این ساحه حضور ندارند و یا اگر دارند، بسیار کم و غیر قابل توجه و یا در بخش‌های اقتصادی اقوام خاص نفوذ دارند و یا در تحصیلات عالی اقوام خاص جا خوش کرده و به دیگران اجازه ورود در این عرصه‌ها را نمی‌دهند و این چیزهایی است که به وحدت ملی آسیب می‌زند و نمی‌گذارد که وحدت ملی شکل بگیرد و جنبش عدالت‌خواهی همیشه روی اصل تأکید داشته، در مرام‌نامه جنبش مشروطه اول در بند شماره ۴ چنین آمده: آشتی و تفاهم بین تمام اقوام و قبایل افغانستان و تحکیم وحدت ملی و در بند شماره ۹ چنین آمده: تأمین اصول مساوات و عدالت اجتماعی (حبیبی، ۱۳۷۳: ۳۲). معلوم است آشتی و تفاهم وقتی به‌جود می‌آید که در جامعه عدالت اجتماعی تحقق پیدا کند و عدالت اجتماعی زمانی شکل می‌گیرد که همه افراد کشور از حقوق مساوی و تکالیف مساوی برخوردار باشند و از ویژه‌خواری‌ها و یا پایمال‌شدن حقوق مردم جلوگیری شود. بنیان‌گذاران جنبش مشروطه اول متوجه این قضیه بوده که وحدت ملی وقتی شکل می‌گیرد که در جامعه مساوات و عدالت اجتماعی وجود داشته باشد. روی این ملاحظات این موارد را جزء مرام‌نامه و اصول اساسی جنبش قرار داده‌اند و یا در مرام‌نامه حزب وطن چنین آمده: در موارد تقویت وحدت ملی در افغانستان و در ماده ۵ تأکید عدالت اجتماعی و وقایه حقوق منافع عامه (غبار، ۱۳۹۰: ۳۳۴). در این‌جا وحدت ملی و تأمین عدالت اجتماعی با هم ذکر شده معلوم است که بدون عدالت اجتماعی، دم‌زدن از وحدت ملی خود فریبی بیش نیست. بلخی بزرگ می‌گوید: جوانی من و جوانی رفقا در زندان پیر شد. برای درد جامعه تمام درد ما روی وحدت ملی بود (شورای فرهنگی سازمان نصر، ۱۳۶۱: ۱۴۰). همه می‌دانند که شهید بزرگوار بلخی برای تحقق عدالت اجتماعی با ظلم و تبعیض مبارزه کرد و راه رسیدن به وحدت ملی را رفع نابرابری می‌دانست و شهید مزاری می‌فرماید: وحدت ملی را ما در افغانستان یک اصل می‌دانیم و روش حزب وحدت این است که با کس جنگ نداریم و ما با همه احزاب و ملیت‌ها احترام قائلیم و برای همه حق مساوی طبق نفوس‌شان می‌خواهیم و بر همین اساس، برای مردم خود حق می‌خواهیم. راه‌حل برای افغانستان تفاهم است، نه حذف



یکدیگر (مرکز نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۵: ۱۴۷).. باز هم می فرماید: ما مردم افغانستانیم، هیچ نژادی را نفی نمی کنیم، ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان است، ایماق است و دیگر اقوام هستند. همه آنها بیایند در این مملکت برادروار زندگی کنند و هرکس به حقوق شان و هرکس در باره سرنوشت خودش تصمیم بگیرد. این حرف ماست (مرکز نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۵: ۲۵). بنا بر دیدگاه شهید مزاری، وحدت ملی در افغانستان به عنوان یک اصل مطرح است و راه رسیدن به وحدت ملی هم مشارکت همه ساکنان در امور سرنوشت شان است و برابری اقوام ساکن کشور، نه حذف و تبعیض و این اصل فقط از طریق این راه تحقق پیدا می کند نه از راه شعار و فریب و امتیازخواهی.

### اصل دفاع از ارزش های اسلامی

جنبش عدالت خواهی در افغانستان جنبشی است برخاسته از مبانی دین و این جنبش دفاع از ارزش ها و فرامین دین مقدس اسلام را به عنوان یک اصل در مبارزه شان در نظر دارد و هیچ گاه از این اصل کوتاه نمی آید و این جنبش خواسته هایش را طبق فرامین و دستورات دین مقدس اسلام می خواهد و این اصل در تمام مرام نامه ها و گفته های احزاب و رهبران جنبش عدالت خواهی جزء اصل تغییرناپذیر وجود داشته است. در مرام نامه جنبش مشروطه در بند ۱ چنین آمده: اطاعت به اصول اسلام و تقدیس قرآن کریم و قبول تمام احکام اسلام (جنبش مشروطیت: ۳۳).

شهید مزاری که منادی بر حق عدالت خواهی است، چنین می فرماید: بزرگ ترین آروزی من ایجاد یک حکومت اسلامی است که حقوق همه ملیت ها طبق اسلام به آن اعاده شود و ما برای این خواسته مبارزه می کنیم و اگر موفق شویم خوش وقت هستیم (ضیایی، ۱۳۸۸: ۲۴۵). شهید مزاری بیش تر از هرکس این که می دید کسانی به نام اسلام ظلم و استبداد روا می دارند، رنج می برد و اسلام را تنها نجات می دانست. ایشان در بخشی از سخنان شان چنین می فرماید: اسلام یک مکتب زنده ای است که برای نجات دادن بشریت در عالم عرض اندام نموده و مکاتب دیگر روز به روز به طرف بطلان می رود. اسلام روز به روز حقانیت،

عدالت و جامعیت را به اثبات می‌رساند. امروز بشر سرگردان دنبال مکتب نجات‌بخش اسلام می‌گردد؛ ولی متأسفانه استکبار غرب و دشمنان اسلام می‌خواهند جهاد و مبارزه را لکه‌دار ساخته که اگر استکبار میلیاردها پول مصرف می‌کرد، به این اندازه موفق نمی‌شد که مردم را از اسلام مأیوس بسازد (ضیایی، ۱۳۸۸: ۲۵۹).

## اصل دفاع از برابری اقوام

در حقوق و تکالیف و دفاع از هویت اقوام ساکن کشور: جنبش عدالت‌خواهی در افغانستان جنبشی است که بر پایه واقعیت‌های موجود در افغانستان تصامیم‌اش را گرفته و هیچ‌گاه از واقعیت فرار نمی‌کند و یکی از واقعیت‌های غیر قابل انکار در افغانستان، وجود اقوام مختلف در این کشور است؛ بنابراین، بهترین راه آن است که اصل هویت اقوام را پذیرفته و حقوق متناسب با هر قوم و جمعیت را مطابق میزان حضور وجودشان داده شود. در چنین مرحله‌ای این کشور روی آرامش و آسایش را خواهد دید و همانا خوش‌بختی در این ظلمت‌کده ظاهر خواهد شد و اگر این حقیقت پذیرفته نشود و به انحاء مختلف سعی در کتمان هویت و تغییر حقوق ساکن در کشور شود، این کشور هیچ‌گاه رو به ترقی نخواهد گذاشت؛ هم‌چنان‌که تا کنون سیاست کتمان ره به‌جایی نبرده و اگر ما نگاه به تاریخ گذشته کشور بیندازیم و نگاه به وضعیت اداری کشور داشته باشیم، این تغییر حقوق و کتمان هویت را به‌طور واضح می‌بینیم و جنبش عدالت‌خواهی خواهان از بین رفتن این وضعیت است و ممکن است افرادی پیدا شوند که بگویند این حرف واقعیت ندارد. ما برای این‌که حرف خود را مستند کرده باشیم، نگاه می‌اندازیم به جمعیت چند ولسوالی مناطق پشتون‌نشین و آنگاه آن را مقایسه می‌کنیم با چند ولسوالی هزاره‌نشین. با توجه به آن‌که امکانات دولتی و از جمله نمایندگی در مجلس ملی افغانستان، بر اساس هر واحد اداری که ولسوالی نامبرده می‌شده بوده، بر اساس تخمین مؤسسه آمریکایی در سال ۱۹۹۰م ولسوالی‌های دایکندی دارای ۱۲۱۳۶۱ نفر نفوس و شهرستان ۸۰/۵۱۷ از ولایت ارزگان ولسوالی‌های جاغوری ۱۲۰۵۵۴ و ناور ۷۷۹۶۹ ولسوالی‌های علی‌شیر ۷۸۸ و موسی‌خیل ۳۰۰۰ از ولایت پکتیکا ولسوالی‌های دومنه ۵۹۲۱ و ورمهی ۴/۳۳۳ از ولایت پکتیکا. از این مقایسه معلوم می‌شود که در یک

مورد ۷۸۸ نفر مستحق یک واحد اداری دانسته شده و در مقابل ۱۲۱۳۶۱ نفر و هردو از حق نمایندگی یکسانی برخوردار بوده و از امکانات برابر برخوردارند (دولت آبادی، ۱۳۸۰: ۱۳۶-۱۶۷). روی این ملاحظات، جنبش عدالت خواهی روی برابری اقوام در مزایا و تکالیف و هم چنین روی به رسمیت شناخته شدن هویت اقوام تأکید دارد. استاد شهید مزاری می فرماید: ما حقوق همه مردم افغانستان را طبق نفوس و به تناسب حضورشان در صحنه های جهاد می خواهیم (غفاری لعلی، ۱۳۸۳). یا یگانه چیزی که مردم افغانستان بعد از ۱۴ سال جنگ به آن نیاز مبرم دارند، صلح و آرامش است و راه ایجاد صلح و امنیت در کشور، احترام گذاشتن به حقوق تمام ملیت های با هم برادر و کسب رضایت تمام اقوام است.

خواست ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان است و ما می خواهیم ستم های چندین قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه ای به جود آید که در آن از تبعیض، برتری گری، تفاخر و افزون خواهی خبری نباشد و کلیه مردم افغانستان از هر قوم و نژاد و با هر رنگ و زبان برادرانه و برابر زندگی کنند (غفاری لعلی، ۱۳۸۳: ۷۴-۹۸).

## اصل آزادی و مبارزه با استبداد

یکی از اصول جنبش عدالت خواهی که در طول تاریخ جنبش عدالت خواهی روی آن تأکید بیش از حد شده، اصل آزادی انسان در تمامی ابعاد از قید و بند مستبدان بوده است، چه آزادی شخصی و فردی و چه آزادی اجتماعی در افغانستان و چه آزادی سیاسی در افغانستان؛ به خصوص از زمان حاکمیت عبدالرحمن به بعد، استبداد به تمامی ابعادش حکم فرما بود و یکی از ویژگی های برجسته نظام های افغانستان، استبدادی بودن آن بوده است و در این سرزمین حرف و حکم فقط از حاکمان بوده و صدای اعتراض و مخالفت به هیچ وجه شنیده نشده؛ بلکه انتقاد به منزله دشمنی تلقی گردیده و منتقدین یا سر به نیست می شدند و یا جای شان در زندان بوده و در این کشور مجلس ملی اگرچه به شکل صوری بوده؛ اما تقسیم ها هیچ وقت بر اساس نظر و رأی شورای ملی و اکثریت جامعه نبوده؛ بلکه همیشه رأی و نظر حاکمان معیار عمل بوده ولو این که این رأی و نظر به ضرر ملت و جامعه تمام می شد. اما

حاکمان حاضر به شنیدن خلاف نظر خودشان نبود.

حاکمان این کشور با مردم افغانستان به عنوان انسان‌های دارای فکر و عقل برخورد نداشته و همیشه مردم افغانستان به نظر آن‌ها انسان‌هایی در نظر گرفته می‌شدند که باید تحت قیمومیت آن‌ها زندگی‌شان اداره شود. روی این جهت در طول تاریخ جنبش عدالت‌خواهی یکی از اصولی که روی آن بیش‌تر تأکید صورت گرفته و در این رابطه قربانی‌های زیادی تقدیم شده و آزادی انسان به خصوص آزادی سیاسی و اجتماعی نبوده است؛ چون ضرر حاکمان مستبد و تقسیم‌های برخاسته از استبداد به عنوان مانع اصلی پیشرفت جوامع انسانی است و مشروطه اول در دو بند از مرام‌نامه‌شان روی آزادی سیاسی و اجتماعی و کشاندن تقسیم‌ها به سمت شورا تأکید کرده. یکی در بند دوم که می‌گوید: کوشش مداوم در به دست آوردن حقوق ملی و مشروط‌ساختن رژیم حکومت تحت نظر نمایندگان ملت و تأمین حاکمیت ملی و حکم قانون و دیگری در بند هفت که می‌گوید: تأسیس مجلس شورای ملی از راه انتخابات آزاد نمایندگان مردم (حبیبی، ۱۳۷۲: ۸۸). معلوم است که آزادی در کشوری وجود دارد که در آن انتخابات آزاد وجود داشته باشد و نمایندگان در تصمیم‌گیری کشور نقش محوری داشته باشند که در افغانستان چنین چیزی یا اصلاً وجود نداشته و یا اگر بوده، به شکل صوری بوده و در تصمیم‌گیری نقشی نداشته‌اند.

شهید مزاری، رهبر جنبش عدالت‌خواهی، استبداد و انحصارطلبی را باعث محرومیت می‌داند. ایشان می‌فرماید تا حکومت قانونی به وجود نیاید و آزادی اجتماعی، مدنی، سیاسی و فرهنگی وجود نداشته باشد، هم‌چنان محرومیت است (ضیایی، ۱۳۸۸: ۲۸۴). ایشان مشکلات اساسی کشور را زورگویی و تحمیل اراده فردی می‌داند و در این باره می‌فرماید هرکسی از راه زور بخواهد اراده خود را بر مردم تحمیل کند و واقعیت‌های عینی جامعه را انکار کند، مورد ملامت ماست (ضیایی، ۱۳۸۸: ۲۷۷).

شهید مزاری تنها راه حل مشکلات افغانستان را آن می‌داند که کشور از حالت انحصارگرایی خارج شود و از طریق انتخابات آزاد، دولت مردمی به وجود آورد و در این باره می‌فرماید

دولت مردمی وقتی به وجود می‌آید که انتخابات برگزار شود و این انتخابات آزاد باشد و مردم آزادانه رأی بدهند که در این صورت دولت پایه مردمی پیدا می‌کند (ضیایی، ۱۳۸۸: ۳۳).

## اهداف اساسی جنبش عدالت‌خواهی

### ۱. تشکیل حکومت اسلامی عدالت‌محور

حاکمیت‌ها در افغانستان همیشه ظلم‌پرور و با عدالت بیگانه بوده است و در طول تاریخ به نام دین حاکمیت‌های تبعیض‌گرای قومی مستقر شده‌اند. یکی از اهداف اساسی جنبش عدالت‌خواهی، ایجاد حاکمیت اسلامی بود که به خواست‌های انسانی تمام ساکنان این سرزمین توجه کند که این مسأله در گفتار رهبری جنبش عدالت‌خواهی، شهید حجت‌الاسلام و المسلمین عبدالعلی مزاری، به صراحت آمده است: «ما اطمینان می‌دهیم برای مردم اگر روزی در این سرزمین حکومت اسلامی واقعی برقرار شود نه در آن حکومت اسلامی تبعیض وجود دارد و نه تبعیض لسانی و مذهبی وجود دارد. اسلام یک مکتب زنده‌ای است که برای نجات‌دادن بشریت در عالم عرض اندام نموده و مکاتب دیگر روز به روز به طرف بطلان پیش می‌رود؛ ولی اسلام روز به روز حقانیت، جامعیت و عدالتش را به اثبات می‌رساند. امروز بشر سرگردان دنبال مکتب نجات‌بخش اسلام می‌گردد و تشنه آن است و امید مسلمان‌هایی که چهارده سال با ما هم‌نوایی داشته‌اند و بشریت هم تشنه عدالت اسلامی است و مردم ما چهارده سال را به این امید مبارزه کردند و مردم امید و انتظار حکومت اسلامی را داشتند» (بنیاد شهید بابۀ مزاری، ۱۳۷۹: ۲۰۸).

### ۲. انسانی‌شدن سیاست و رفع تبعیض

سیاست در کشور ما با انسانیت دشمن بوده و تئوری قبیلولی در سیاست بیش‌تر از هر چیزی، دشمنی سیاست با انسانیت را ترغیب و تشویق کرده است. سیاست در جامعه ما با خون مردم سرخ شد و آنچه در سیاست ما در این کشور بی‌بها و بی‌ارزش بود، انسانیت بود. در نتیجه بر اثر نادیده گرفتن شدن انسانیت در سیاست، انسان کشتند؛ بر قومیت افتخار



نمودند؛ از سرها کله منار ساختند؛ در جامعه اختلاف قومی و مذهبی را تشدید نمودند و اقوام جنوب را برای قتل عام شمال و مرکز بسیج کردند تا سیاستمداران بی‌اعتقاد به انسانیت، چند روزی به اریکه قدرت تکیه زنند؛ غارت کنند و فخر بفروشند. نادیده گرفتن انسانیت و کرامت انسان و ارزش والای انسانی، سرمنشأ همه فجایع در این کشور است و تا سیاست ما انسانی نشود، این وضعیت تغییر نخواهد کرد و جامعه روی آرامش و صلح و رفاه را نخواهد دید.

بدین لحاظ، هدف اصلی جنبش عدالت‌خواهی در افغانستان این بود که سیاست این کشور را انسانی نماید و ارزش‌های انسانی را جایگزین ارزش‌های قومی و قبیله‌ای کرده و طرح‌ها و برنامه‌های انسانی‌شدن سیاست را در افغانستان روی دست گرفت. مهم‌ترین طرحی که جنبش عدالت‌خواهی مطرح کرد و در راه آن مبارزه و قربانی‌های زیادی تقدیم نمود، طرح تحقق عدالت اجتماعی در افغانستان است. اگر این طرح مورد پذیرش زورمندان آن روز قرار می‌گرفت، کشور دچار این مصایب نمی‌گردید.

قبول واقعیت‌های عینی جامعه و مقاومت در مقابل کسانی که واقعیت‌های عینی را نمی‌پذیرند: یکی از مشکلات افغانستان انکار واقعیت‌ها است. وقتی که واقعیت انکار می‌شود، مشکلات ریشه‌یابی نشده و کسی در صدد حل آن بر نمی‌آید. یکی از واقعیت‌های عینی در کشور ما وجود تبعیض و انحصار قومی است و همیشه در مقابل این واقعیت ایستادگی صورت می‌گیرد. تبعیض‌گرایان می‌گویند اصلاً چنین چیزی وجود خارجی ندارد و این حرف‌ها مال دشمنان افغانستان است که می‌خواهند وحدت ملی را از بین ببرند و در طول تاریخ این کشور اگر کسی از تبعیض و ظلم و ستم و برخورداری از امتیازات سیاسی و اجتماعی خاص برای قوم حاکم سخن به میان آورد، مواجه با انکار شده، در مقابل، متهم به از بین بردن وحدت ملی و تمامیت ارضی و تفرقه‌افگنی می‌شود و هستی‌شان برباد می‌رود. روی این جهت، جنبش عدالت‌خواهی با استفاده از فرصت پیش آمده و بسیج نیروهای مردمی و سیاسی و نظامی، در مقابل چنین رویه‌ای ایستاده شد و خواستش آن بود که باید

واقعیت‌های اجتماعی را پذیرفت و برای بیرون‌رفت از مشکلات، راه‌حل عقلانی جست‌وجو کرد. یکی از واقعیت‌های عینی، وجود اقوام متعدد و مذاهب شیعه و سنی است و نمی‌شود با زور سر نیزه و تهمت و افترا از مردم خواست که هویت و مذهب‌شان را انکار نمایند و همه هویت تحمیل‌شده از جانب حاکمان قبیله‌ای و انسان‌کش را بپذیرند و با وجود این همه ظلم و ستم، بگویند هیچ مشکلی ندارند و امن و امان است.

سرمنشأ جنگ‌ها، قتل عام‌ها، انسان‌کشی‌ها و فقر و محرومیت‌ها، همین مسأله است که کسانی نمی‌توانند واقعیت این‌که در این کشور اقوام مختلف و مذاهب متعدد وجود دارد و بپذیرند که این اقوام گوناگون دارای حقوق مساوی با قبیله حاکم در این کشور است و بپذیرند که در حق این‌ها در طول تاریخ کشور ظلم و اجحاف صورت گرفته است. رهبر جنبش عدالت‌خواهی در این زمینه چنین ابراز نظر می‌کند: «بهترین راه بیرون‌رفت از وضعیت فعلی، پذیرش همدیگر توسط جوانب دخیل در قضایای افغانستان است. شما ببینید در کشورهای مختلف جهان، اعم از اسلامی و غیر اسلامی، تمام ویژگی‌هایی که کشور ما دارد، دیگر کشورها نیز دارد؛ یعنی اگر در افغانستان احزاب، اقوام و مذاهب مختلف وجود دارد، در دیگر کشورها نیز دارد. و چون در دیگر کشورها همدیگر را تحمل می‌کنند و همدیگر را به‌عنوان واقعیت قبول دارند، هیچ‌کدام از این موارد باعث اختلاف و درگیری نشده و حقوق همه محفوظ بوده است. تنها مسأله‌ای که در افغانستان باعث اختلاف و درگیری‌ها شده است، انحصارطلبی‌ها و عدم پذیرش یکدیگر است. حالا اگر این عدم پذیرش و انحصارطلبی در مسأله قومی باشد و یک قوم بخواهد قوم دیگر را حذف کند، آن قوم در مقابل قوم مهاجم می‌ایستد، همین‌طور مذهب و حزب؛ لهذا راه‌حل مسأله افغانستان، پذیرش یکدیگر است؛ همه اقوام ساکن در افغانستان حداقل سه صد سال در کنار یکدیگر زندگی کرده‌اند و با هم برادر بودند، امروز هم بایند حرف یکدیگر را برادروار بپذیرند و در کنار هم زندگی کنند.

احزابی که در افغانستان به‌وجود آمده‌اند و چهارده سال مبارزه مسلحانه را مشترکاً پیش برده‌اند، اگر حالا نیز طبق حقوقش و موجودیتش در نظر گرفته شوند، اختلافی دیگر وجود نخواهد داشت. از وقتی که نام افغانستان در این کشور گذاشته شده، دو تا مذهب (شیعه و

سنی) در این کشور بوده و تا حال یکدیگر را نفی نکرده و هرکس در این کشور چه از نظر حزبی، قومی یا مذهبی بخواهد انحصارطلبی کند، اختلاف پیش می‌آید و لهذا ما می‌گوییم بیایید همدیگر را بپذیریم و برای هرکس حقوقش را در نظر بگیریم نه بر کسی ظلم کنیم و نه ظلم را بپذیریم. این مسأله اگر عملی شود، معضله افغانستان حل خواهد شد» (مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی شهید سجادی: ۲۲۵).

جنبش عدالت‌خواهی برخاسته از محروم‌ترین قشر اجتماعی افغانستان یعنی قوم هزاره بود و البته این جنبش گسترش پیدا کرد و اقوام محروم دیگر افراد حق‌طلب و آزادی‌خواه از هر قومی از این اندیشه حمایت کردند. گرچند شورای نظار با این جنبش از راه نیرنگ و فریب وارد شد و به این طریق وارد کابل گردید؛ اما به محض ورود بلکه قبل از ورود به کابل، به آرمان‌های جنبش عدالت‌خواهی پشت کرده با تباری با یک عده از متعصبین مذهبی و قبیله‌ای امثال سیاف، خالص و نورالله عماد، با این جنبش از در مخاصمت وارد شد؛ اما این جنبش با تکیه بر منطق قوی که داشت، از طریق گفت‌وگو و مسالمت با مقامات مسؤول دولت موقت مجاهدین که حقوق بخشی عظیم از مردم افغانستان را نادیده گرفته بود، وارد مذاکره شده و چون این جنبش از توان نظامی بالایی نیز برخوردار بود و پشتیبانی عظیم مردمی نصف شهر کابل را با خود داشت، تصمیم آقای مجددی با دیدن منطق قوی و قدرت نظامی بالا بر این قرار گرفت که حقوق ملیت‌های هزاره و ازبک را به آن‌ها بدهد.

رهبر جنبش عدالت‌خواهی سه چیز را می‌خواست:

۱. رسمیت مذهب جعفری در کنار مذهب حنفی؛
۲. تغییر تشکیلات ظالمانه گذشته اداری؛
۳. شرکت شیعه‌ها و هزاره‌ها در تصمیم‌گیری‌های کشور (مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی شهید سجادی: ۲۲۵).

این سه خواسته که برای اهل تشیع درخواست شده است، همه‌اش حق و مطابق عدل و هیچ‌کدامش ظالمانه مطرح نشده است و از راه صحیح و منطق بیان شده است و البته این

خواسته‌ها به صورت دائمی بوده که باید در قانون اساسی کشور تضمین می‌شد؛ اما حاکمیت وقت که می‌خواست با استفاده از شرایط پیش آمده انحصار قومی را به شکل دیگر احیا نماید، این خواسته‌های برحق را از طریق توپ و تانک و بمب افکن‌ها و دروغ و افتراء پاسخ گفت.

در ابتدایی که با دولت موقت در حال مذاکره بود و به توافق در مورد حقوق سیاسی مردم به آقای مجددی رسیده بود، ایشان پذیرفت که در پیشاور اشتباه شده که شما در نظر گرفته نشده‌اید؛ سه تا وزارت‌خانه که از جمله آن‌ها وزارت امنیت ملی بود، به حزب وحدت و یک وزارت به جنبش ملی تعلق گرفت و افرادی از هردو جریان در شورای جهادی که حکم مجلس را داشت، در نظر گرفته شد؛ اما این مصوبه از طریق مقاماتی که مسلط بر رادیو و تلویزیون بودند، اعلام نگردید. در همین زمان جنگ خانمان برانداز به نام اتحاد اسلامی علیه حزب وحدت تحمیل شد. این جنگ هیچ انگیزه عقلایی نداشت؛ غیر از دامن زدن به تعصب‌های قومی و مذهبی که یک عده در وزارت دفاع می‌خواستند بین هزاره‌ها و پشتون‌ها دامن بزنند و شعله‌ور کنند. در کتاب نبرد هزاره‌ها چنین آمده است: «شورای نظار علاج واقعه را در این دید که باید حزب وحدت و اتحاد اسلامی را درگیر نماید؛ هرگاه یک طرف مواجه با شکست گردد، یک عامل منفی را از سر راهش برداشته است و هرگاه هردو گروه تضعیف گردد، معنای آن تضعیف دو عامل منفی خواهد بود؛ به همین جهت، اولین عمل شورای نظار در جهت دستیابی به هدف خویش، ترور چهار نفر از مربوطین حزب وحدت و اعلان آن به نام اتحاد است که سه نفر از آن شورای مرکزی نیز بودند» (زاهدی، بی تا: ۱۸).

آقای مجددی قدرت را به آقای ربانی تحویل داد و قانوناً باید ربانی به تعهداتی که دولت با حزب وحدت و جنبش ملی شمال داشت، پای‌بند می‌ماند؛ اما آن‌ها به تعهدات‌شان عمل نکردند و شورای رهبری به سرپرستی ربانی قبل از موعد تشکیل جلسه داد و وزارت امنیت ملی را منحل اعلام کرد و این کار او غیر از مخالفت با حزب وحدت معنای دیگری نداشت؛ چون انحلال یک وزارت‌خانه از اختیارات شورای رهبری نبود؛ آن‌هم طبق قانون آقایان از پیشاور برگشته باید بعد از اتمام کار آقای مجددی باید شورای رهبری فعال می‌شد.

علت انحلال وزارت امنیت ملی آن بود که آن‌ها هزاره‌ها را لایق آن نمی‌دانستند که چنین وزارتتی را به آن‌ها بسپارند. این کار مسعود و ربانی خلاف توقع حزب وحدت و جنبش ملی اسلامی بود که تاجیکان را متحد طبیعی‌شان می‌دانستند. کار دیگری که ربانی بعد از روی کارآمدنش کرد، دست به تدوین قانون اساسی زد که بعداً همین قانون اساسی توسط شورای اهل حل و عقد به تصویب رسید که چند ماده آن به‌نظر می‌گذرد:

۱. ماده سوم: دین افغانستان دین مقدس اسلام؛

۲. ماده چهارم: مذهب رسمی افغانستان مذهب حنفی است؛

۳. ماده پنجاه و دوم: رئیس دولت مرد مسلمان، پیروی مذهب حنفی بوده، تابعیت افغانی داشته، از پدر و مادر افغانی‌الاصل مسلمان متولد شده باشد؛

۴. ماده شصت و دوم: رئیس حکومت (نخست وزیر) مرد مسلمان، پیروی مذهب حنفی بوده و از پدر و مادر مسلمان متولد شده باشد (متن کامل قوانین اساسی افغانستان از ۱۳۰۱ تا ۱۳۷۲، قانون اساسی ربانی: ۲۸۶). حکومت ربانی و اطرافیانش در این قانون اساسی مقدار ظرفیت حکومت‌داری‌شان را نشان داده و معلوم داشت که برای ماندن در چوکی، حاضر به هر کاری است و در تمام این کارها سیاف که تعصبش زبانزد خاص و عام است، در کنار او بوده و از عجایب روزگار این که در این مدت یکی از مدعیان رهبری جامعه تشیع که مقام سخن‌گویی شورای رهبری را داشت و همیشه با ربانی و سیاف دمساز بود؛ اما هیچ‌گاه از حق شیعیان حتا حق مذهبی آنان سخنی نگفت.

### ۳. برادری و برابری اقوام ساکن کشور

در افغانستان بعد از روی کارآمدن حکومت مجاهدین، تلاش‌های زیادی انجام شد که بین اقوام ساکن در کشور جنگ‌های مذهبی و نژادی شعله‌ور گردد. احمدشاه مسعود و ربانی با امکاناتی که در اختیار داشتند و پول بیت‌المال و پول کشورهای حامی خارجی‌اش، در این زمینه موفقیت‌های را به‌دست آوردند و توانستند قوم پشتون را با هزاره‌ها درگیر نموده و زیر پوشش اتحاد سیاف، دشمنی قومی و مذهبی را دامن بزنند.



از طرفی، دشمنی بین قوم ازبک و پشتون را شعله‌ور نگهدارند. این نیرنگ شورای نظار با به‌دست‌آمدن مدارک غیر قابل انکار در جنگ‌های اتحاد سیاف با حزب وحدت افشا شد و از طرفی رفتار دوگانه و کج و معوج این شوری با جنبش ملی اسلامی هم از دید مردم متعلق به جنبش پنهان نماند که از یک‌طرف آن‌ها را در کنار خود نگه می‌داشت و برای‌شان پول و امکانات می‌داد و از طرف دیگر با حضور آن‌ها در اجلاس‌ها مخالفت کرده و آن‌ها را در دولت شریک نمی‌ساخت.

این رفتارها جنبش عدالت‌خواهی را به این نتیجه رساند که اگر اقدامی برای جلوگیری از این وضعیت نکند، ملت افغانستان دچار بحران بسیار شدید ناشی از تعصب‌های قومی و مذهبی خواهد شد. در این‌جا رهبر جنبش عدالت‌خواهی قدم پیش می‌گذارد و بین حزب اسلام و جنبش ملی اسلامی صلح و آشتی ایجاد می‌کند. آن‌ها را از پیامدهای کارهای تفرقه‌افکنانه رژیم فاسد فاشیست مسعود و ربانی می‌آگاهاند. بعد از این رخ داد است که دشمنی بین قوم پشتون و هزاره و پشتون ازبک از بین می‌رود و تبدیل به همکاری می‌شود. در همین زمان استاد مزاری از فرصت پیش‌آمده استفاده کرده، از آقای ربانی می‌خواهد که دست از لجاجت برداشته و با طرح چهارجانبه موافقت کند که البته مثل بسیاری از موارد دیگر روی کاغذ اما مسعود به او اجازه این کار را نمی‌دهد که اگر این طرح عملی می‌شد، افغانستان دچار بسیاری از مشکلات نمی‌شد. یکی از اقداماتی که تنش قومی را خیلی تشدید کرد، فتوای ربانی علیه جنبش ملی و اسلامی بود که نشانگر نهایت بی‌تعهدی آقای ربانی در قبال ملت افغانستان است. رهبر جنبش عدالت‌خواهی در ارتباط این لاقیدی موضع گرفت و چنین گفت: «هرکس بیاید وحدت ملی را بهم بزند و هرکس بیاید تضادهای ملی را به‌وجود بیاورد، ما این را خائن ملی می‌دانیم و علیه آن موضع ما است. هرکس علیه جنبش موضع بگیرد، یک روز اثبات می‌شود و می‌گوید که ما اشتباه کردیم. من این را به آن کسانی که بسیار متعصب و از اسم دوستم و از قیافه ازبک هم خوشش نمی‌آید و برای‌شان گفتم و قبول کرد» حکمتیار» گفت تو درست می‌گویی ما اشتباه می‌کنیم.

#### ۴. احترام به حقوق سیاسی و اجتماعی زن

در افغانستان هیچ‌گاه به زن به‌عنوان انسان نگریسته نشده و حقوق زن همیشه پایمال گردیده و اندیشه‌های قبیلوی به‌نام دین، قشر زنان را از اجتماع دور و او را خانه‌نشین نموده و وظیفه او را محصور در امور زناشویی و تربیت فرزند و نوکری مرد می‌دانستند و با این کار جلو رشد و پیشرفت این قشر عظیم از جامعه را گرفته و در نتیجه نصفی از جامعه استعدادشان ضایع می‌شوند که جنبش عدالت اجتماعی در مورد این قضیه موضع گرفته و از حق سیاسی و اجتماعی زنان دفاع کرده و تنها جریانی بوده که در شورای مرکزی‌اش زن و مرد تفاوت ندارد و فقط لیاقت شرط عضویت است. رهبر جنبش عدالت‌خواهی می‌گوید: «زنان از کلیه حقوق انسانی برخوردارند و در همه عرصه‌های حیات اجتماعی و سیاسی کشور فعال شوند، انتخاب شوند و انتخاب کنند» (ضیایی: ۳۷۶). رهبر جنبش عدالت‌خواهی در شرایطی دم از حقوق زنان می‌زد که احزاب دیگر یا مخالف حضور زنان در اجتماع بودند یا این‌که سکوت کرده بودند. افکار عدالت‌خواهی به‌تدریج در جامعه جا باز می‌نمود و افکار مرفقی و منطق قوی آن هر تشنه حقیقت را سیراب می‌نمود که کوردلان بی‌منطق و دشمنان لجوج و ضد عدالت در اثر تباری مشترک خارجی و داخلی و حتا کسانی از هم‌مذهبان او هم صدا و هم‌سو با اعراب تکفیری، حکم محارب‌بودن او را صادر کردند؛ بدان امید که صدای عدالت‌خواهی را خاموش کنند: «ما می‌خواهیم ستم‌های چندین‌قرنه در افغانستان پایان یابد و جامعه‌ای به‌وجود آید که در آن از تبعیض، برتری‌گری، تفاخر و افزون‌خواهی خبری نباشد» (ضیایی: ۳۷۶). «خواست ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان است» (ضیایی: ۳۷۶). «دشمنی ملیت‌ها فاجعه بزرگی در افغانستان است، این‌جا باید برادری ملیت‌ها مطرح گردد» (ضیایی: ۳۷۶)؛ اما برخلاف پندار اینان، گرچه مزاری رهبر جنبش عدالت‌خواهی از جامعه رفت؛ اما فکر او نمرده است و از زمان شهادتش هر روز بیش‌تر از قبل، فکر عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی و روحیه برادری و حق‌خواهی در افغانستان، ظاهر می‌شود. مردم بیش‌تر از قبل، عمق اندیشه‌ها و طرح‌های معقول او را برای اداره جامعه درک می‌کنند.

## نتیجه‌گیری

با در نظر داشت آنچه تا کنون گفته شده، این امر اثبات می‌گردد که جنبش عدالت‌خواهی در افغانستان یک واقعیت انکارناپذیر است که ریشه در اصول و مبانی اسلامی دارد و مبانی نظری آن به لحاظ دینی، اصل عدل در اسلام، امر به معروف و نهی از منکر، مبارزه با ظلم و ستم و جهاد به‌شمار آمده است. این جنبش هرچند از جهت خاستگاه به یک قوم خاص تعلق داشته است؛ ولی از نظر اهداف، عدالت را به‌مثابه یک آرمان مقدس برای تمام ساکنان این سرزمین تمنا می‌کرده و برای تحقق آن در حد توان و امکان روزگار خویش کوشیده است که از دید رهبر این جنبش، دفاع از استقلال کشور، وحدت ملی و هویت ملی، برابری اقوام در حقوق و تکالیف، دفاع از هویت اقوام ساکن در کشور و دفاع از ارزش‌های اسلامی جزء اصول جنبش عدالت‌خواهی بوده و تشکیل حکومت اسلامی عدالت‌محور، انسانی‌شدن سیاست و رفع تبعیض، برابری و برادری اقوام ساکن در این کشور و احترام به حقوق انسانی و اسلامی بخش مهم و تأثیرگذار جامعه یعنی زنان و مادران این سرزمین، از مهم‌ترین اهداف جنبش عدالت‌خواهی به‌شمار آمده است.

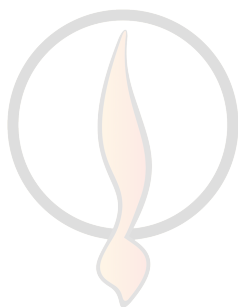
نظر به این‌که شهید مزاری بسیاری از ایده‌ها و دیدگاه‌هایش را در قالب سخنرانی و مصاحبه بیان کرده و بسیاری از این مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها اکنون در دسترس نیست یا به‌صورت پراکنده این‌جا و آن‌جا نشر گردیده است، ضرورت دارد مؤسسه و نهادی تأسیس شود تا همه آثار بازمانده از آن شهید گرامی را به‌صورت منقح و در صورت چشم‌نواز و دل‌پسند به مخاطبان عرضه کند.

شهید مزاری در زمانه‌ای زیست و در زمینه‌ای دیدگاه‌هایش را مطرح کرد که گوش‌ها برای شنیدن ندای عدالت‌طلبی خیلی آماده نبود و از طرف دیگر در اثر هیاهو و غوغای حریفان چه بسا سوء تفاهم و برداشت ناصواب از این ایده‌های انسانی و اسلامی در برخی اذهان پدید آمده باشد؛ بنابراین، شایسته است رهروان راه عدالت و همه کسانی که این مسیر را برای عبور از بحران دیرپا و دیرینه‌سال این سرزمین راه‌حل مفید می‌دانند، برای صورت‌بندی

## منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابوالحسنی، حسین (بی تا)، نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران، نشر مرنديز.
۳. بلخی، اسماعیل، خطابه چاب‌نشده، یادواره اسماعیل بلخی (۱۳۶۸)، قم، سازمان نصر افغانستان.
۴. جلائی‌پور، حمیدرضا (۱۳۸۹)، جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی، تهران، انتشارات طرح نو.
۵. جنبش مشروطیت.
۶. جولوس و ویلیام (۱۳۸۴)، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه: جمعی از مترجمان، تهران، نشر مازیار.
۷. حبیبی عبدالحی (۱۳۷۳)، جنبش مشروطیت، قم، نشر احسانی.
۸. حبیبی، عبدالحی (۱۳۷۲)، جنبش مشروطیت، قم، نشر احسانی.
۹. خسروشاهی، سیدهادی، نهضت‌های اسلامی افغانستان.
۱۰. خمینی، روح‌الله (۱۳۷۶)، چهل حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۱. دولت‌آبادی، بصیراحمد (۱۳۸۰)، شناسنامه افغانستان، تهران، نشر عرفان.
۱۲. دولت‌آبادی، بصیراحمد. هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت.
۱۳. روشه، گی (۱۳۸۰)، تغییرات اجتماعی، ترجمه: منصور وثوقی، تهران، نشر نی.
۱۴. زاهدی، علی‌جان (بی تا)، نبرد هزاره‌ها در کابل، بی جا، چاپ دوم.
۱۵. شورای فرهنگی سازمان نصر (۱۳۶۱)، یادنامه شهید علامه بلخی، انتشارات بلخی.
۱۶. ضیایی، رضا (۱۳۸۸)، چراغ راه. بنیاد رهبر شهید بابه مزاری.
۱۷. ضیایی، رضا، چراغ راه (برگزیده سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های رهبر شهید، قم، بنیاد رهبر شهید بابه مزاری).
۱۸. عمید زنجانی، عباس‌علی (۱۳۸۹)، دانش‌نامه فقه سیاسی، تهران، دانشگاه تهران.
۱۹. غبار، غلام‌محمد (۱۳۷۵)، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، قم.
۲۰. غبار، غلام‌محمد (۱۳۹۰)، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲ و ج ۳، قم، دارالتفسیر.
۲۱. غفاری لعلی، عبدالله (۱۳۷۳)، فریاد عدالت، قم، مؤسسه تحقیقاتی و آموزشی سید سجادی.
۲۲. فرهنگ، میرمحمدصدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲.
۲۳. کاشانی، فیض (۱۳۷۸)، تفسیر آصفی، قم، بوستان کتاب.
۲۴. گیدنز، آنتونی، جامعه‌شناسی (۱۳۸۹)، ترجمه حسن چلوشیان، تهران، نشر نی.

۲۵. متن کامل قوانین اساسی افغانستان از ۱۳۰۱ تا ۱۳۷۲، قانون اساسی ربانی.
۲۶. محمدیوسف و مارک ادکین (بی تا)، تلک خرس، ترجمه، نثاراحمد، کابل، مرکز مطبوعاتی افغانستان.
۲۷. مرکز نویسندگان افغانستان (۱۳۷۵)، احیای هویت، قم، مرکز نویسندگان افغانستان.
۲۸. منشور برادری (۱۳۷۹)، بنیاد شهید بابه مزاری.
۲۹. نعیمی، رضی، منشور برادری، بنیاد رهبر شهید.
۳۰. یزدانی، حاج کاظم (۱۳۷۸)، «افشای دسیسه»، مجله سراج، شماره ۱۸، پاییز ۱۳۷۸.



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴